

به نام خدا

خلاصه کتاب: سیر و سلوک

نوشته: بانو مجتهده امین

انتشارات: گلبهار اصفهان

با آنکه حس حقیقت شناسی و شوق سعادت‌مندی در همه افراد بنی آدم وجود دارد ولی همواره دیو نفس او را فریب داده و قوای حیوانی را در نظرش جلوه گر می‌سازد به همین دلیل است که هر کسی خوشبختی را در چیزی می‌بیند و برای رسیدن به آن پافشاری می‌کند یکی خوشبختی را در پول و دیگری در شهرت و دیگری در خوشگذرانی و ... و خدا را فراموش می‌کنند و در نهایت خودشان را نیز فراموش می‌کنند. **نَسُوا اللَّهَ فَاَتَسَاهُمْ اَنْفُسَهُمْ**. تا آنجا که فکر می‌کنند فقط برای گذران این دنیا خلق شده اند و سعادت را فقط در رفاه همین دنیا طلب می‌کنند در حالیکه خداوند می‌فرماید: **اَفَحَسِبْتُمْ اَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَاَنْكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ**

کسی که اینگونه فکر کند از زمره عقلاء خارج می‌شود زیرا امکان ندارد جهان با این عظمت بدون هیچ نتیجه قابل قبولی خلق شده باشد و انسان در همین دنیا نابود شود بلکه خداوند می‌فرماید: **كُنْتَ كَنْزًا مَخْفِيًا اَنْ اَعْرِفَ فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لِكِي اَعْرِفَ**

در واقع خداوند انسانها را برای شناخت خودش خلق کرده است که نتیجه اش رسیدن انسانها به کمال است و برای همین انزال کتب و ارسال رسل فرموده است.

اولین شرط اصلی پیمودن راه حق: شناخت خود است زیرا انسان توسط روحش به معرفت الهی و کمال نائل می‌شود.

پس باید روح و نیازمندیهایش را بشناسد. و پیامبر اکرم (ص): **من عرف نفسه فقد عرف ربه** و از طرف دیگر روح انسان صادر از احدیت است.

اولین قدم برای ورود به جاده تکامل و سعادت شناخت فرق بین بدن و روح است.

عیوب ما از چند چیز ناشی می‌شود:

۱- خود را نمی‌شناسیم و قدر خود را نمی‌دانیم در حالیکه هرگاه از کسی تمجید می‌شود (از روحش تمجیدی شود نه از جسمش)

۲- سعادت و خوشبختی را در فراهم کردن رفاه مادی و دنیوی می‌دانیم و از لذتهای معنوی خبر نداریم و معمولاً کارهای خوب را نیز برای رسیدن به حظ مادی اش انجام می‌دهیم و حتی پیامبران برای تشویق مردم به کار خیر و عده بهشتی می‌دادند.

۳- فکر می‌کنیم از راه ظاهر می‌توانیم به معرفت و کمال الهی نائل شویم در حالیکه فقط يك راه وجود دارد و آن راه قلب و باطن است که باید همه موجودات را مظهري از وجود خداوند ببینیم.

۴- فکر می‌کنیم شناخت خداوند با نور قلبی و بصیرت باطنی و حضوری فقط برای معصومین ممکن است نه برای مردم عادی به همین دلیل هیچ تلاشی برای رسیدن به معارف الهی نمی‌کنیم و عبادات را به صورت عادت انجام می‌دهیم و فکر می‌کنیم که بنده مخلص خدا هستیم و خداوند هم موظف است در قیامت ما را در بهشت جای دهد.

بنابراین : ۱- باید بدانیم که ما روحی داریم که قدرت شناخت خود و خدا را دارد . ۲- دوم اینکه بدانیم بزرگترین چیزی که ما را در مسیر تکامل رهبری می کند تفکر و تعقل است و اصلاً خداوند به خاطر اینکه این صفت تعقل و تفکر را در انسان قرار داد به خود لقب احسن الخالقین داد . **أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**

در قرآن و روایات بسیاری بر تفکر و تعقل تأکید شده و گاهی يك ساعت تفکر را بهتر از ۶۰ سال عبادت بر شمرده اند .

در چه چیزی باید تفکر کنیم ؟ ۱- اول چیزی که باید در موردش تفکر کنیم این است که ما چه کسی هستیم و از کجا آمده و به کجا می رویم که نتیجه تفکر در این سه امر ، شناخت نفس است و در نهایت خدا را می شناسیم و می دانیم از کجا و به نزد چه کسی می رویم . اگر دو چیز مابین و مقابل یکدیگر باشند و یکی بر دیگری غلبه کند یا دیگری را به کل نابود می کند و یا آن را شبیه خودش می کند و آثار آن را نیز به خودش نسبت می دهد و آن دیگری انگار اصلاً وجود ندارد و چون در مورد مردم معمولاً جنبه مادی و جسمانی شان بر بعد مجرد و روحانی شان غلبه دارد اغلب مردم به بعد مادی شان بیشتر اهمیت می دهند .

در حالیکه اگر بعد معنوی و روحانی انسان غلبه کند و بعد جسمانی اش مغلوب شود در این زمان است که انسان به مقام خلیفه الهی مفتخر می شود و به جسمش حکومت می کند و هر کدام از اعضا عمل شایسته انسان کامل را انجام می دهند .

عقل وزیر او و شرع چراغ راه و راهنمای اوست و دلش را دائماً در حضور خداوند و غضبش دربان و و همش خزینه دارست .

شهوتش مشغول ترابری لوازم مملکتی و روح خودش سلطان مملکت وجود و در عین حال غلام حلقه بگوش محضر الهی و منتظر اوامر الهی و خلیفه خدا و ندادست و چون در اول امر قدرت روح مغلوب و ضعیف است پس باید تمام تلاشمان را برای تقویت آن به کار بریم آنها با ریاضات شعیه و راهنمایی ائمه (ع) .

حقیقت روح چیست ؟ و محل او کجای بدن است ؟

روح دارای دو معناست : ۱- روح بخاری که توسط خون تولید شده و به همه اعضای بدن سیر می کند و حیات بدن بسته به سیر آن خون است و توسط همین روح است که انسان می بیند و می شنود و حس می کند و این روح مانند چراغ است در خانه که چراغ در جایی از خانه است ولی بقیه جاهای خانه را نیز روشن می کند و روح بخاری نیز در قلب است ولی بقیه اجزاء بدن را به حرکت در می آورد . روح به این معنا **جان** نامیده می شود و بقیه حیوانات نیز این روح را دارا میباشند .

به همین دلیل به آن **روح حیوانی** یا **نفس نباتی** نیز می گویند . به هر حال این روح حیوانی با مرگ انسان از بدن خارج و به کلی نابود می گردد .

۲- **روح مجرد** . که شعاع نور احدی است و با مرگ فانی نمی شود زیرا شعاعی از نور الهی است و نه تنها با فانی بدن از بین نمی رود . بلکه قوی تر شده و بر نورانیت آن افزوده می شود . و به اعتبارات مختلف نامهای مختلفی دارد پس :

روح مجرد : ۱- به اعتبار تعلقش به قلب صنوبری و مادی **قلب** است . ۲- به اعتبار اینکه حقیقت انسانیت است به آن

نفس ناطقه گویند . ۳- و به اعتبار اینکه وسیله تمیز و ادراک است به آن **عقل** گویند .

که البته تعاریف بالا فقط شرح الاسم است ولی شناخت واقعی روح زمانی میسر می گردد که روح در مملکت وجود آدمی حکومت کند و آثارش بر انسان نمایان شود و بر قوای مادی وجود انسان غالب شود و اعضای بدن فرمانبردار او شوند و گرنه هیچ راهی برای شناخت روح نداریم زیرا روح مجرد متعلق به عالم ملکوت است و برای شناخت آن باید وابسته به مادیات نبود و به این ترتیب اگر کسی خودش را شناخت دیگر شناخت خدا برایش کاری ندارد .

- به هر حال حقیقت وجود انسان همین روح مجرد می باشد که انسان را از سایر حیوانات جدا و ممتاز نموده ولایق تام خلیفه الهی و نشانه همه خیرات و دارای همه کمالات و انسان کامل است و اکثر موجودات جهان از پرتو وجود او خلق شده اند . گر چه ما دامی که این روح مجرد در قفس تن محبوس است درک مطالب بالا ممکن نیست .

وسایل شناخت روح

طبق قاعده (تعرف الاشياء با ضدادها) برای شناخت روح از شناخت جسم که راحت تر است کمک می گیریم یعنی چون جسم فانی است پس روح باقی است ، چون جسم مادی و محتاج به مکان و زمان است و لی روح روحانی و مجرد و بدون نیاز به مظاهر مادی مانند زمان و مکان است . وقتی لفظ **من** را به کار می بریم این تن جسم و اعضای آن نیست بلکه اعضای بدن وسیله کار و تحت اختیار من می باشد گرچه شاید بگوییم روح و جان من ولی اینجا منظور روح مجرد نیست بلکه روح نجاری است ولی خود من می شود روح مجرد .

فرق روح بخاری و روح روحانی : ۱- روح بخاری یا حیوانی برای زنده ماندن به جسم نیاز دارد ولی روح روحانی خیر . ۲- روح حیوانی فانی است مانند جسم ولی روح الهی باقی است گرچه ابتدا نیاز مند جسم است . ۳- روح حیوانی همیشه برای عمل کردن نیازمند جسم است ولی روح روحانی گاهی بدون کارهای بزرگی انجام می دهد مانند اینکه پیامبر (ص) با اشاره ای ماه را به دو نیم کرد و یا عیسی (ع) با اشاره ای مرده را زنده می کرد .

این يك سنت الهی است که همه موجودات در جاده تکامل قدم نهاده اند و به هر کمالی که رسیدند آن را ترك و قصد کمال بالاتر می کنند و این سنت ازلی و ابدی است . و هیچ استثنایی در مخلوقات ندارد .

عناصر اول جماد و سپس نبات و سپس حیوان و سپس به مقام انسانی می رسند و از آنجا به مقام ملکی و سپس ملکوتی و سپس جبروتی و سپس لاهوتی می رسند و در عبو دیت آنقدر سر آمد می شوند که مظهر صفات ربوبی می شوند و میشود کسی مانند رسول اکرم (ص) .

چگونه می توان از خلق به سوی حق مسافرت کرد ؟

باید گفت در این سفر ، مسافر ، نفس آدمی است و مقصد رسیدن به قرب الهی و زادو توشه نیز تقوی می باشد .

و مرکب او محبت به حق و اسلحه اش برای دفع دشمن و توجه و یاد خداوند است و راهش نیز پر از نشیب و فراز و عقبه است .

- عده ای از عرفاء معتقدند که برای رسیدن به قرب الهی دهها منزل را باید طی کنیم که البته با راهنماییهای ائمه (ع) و اولیاء خدا در این راه قدم نهم تا منحرف نشویم و اول قدم پاره کردن زنجیر شهوات حیوانی از پای عقل است .

به طور خلاصه برای رسیدن به قرب الهی باید ۸ مرحله را طی کنیم که عبارتند از : ۱- طلب ۲- تهذیب اخلاق ۳- پدید آمدن احوال ۴- شوق و اضطراب ۵- عشق و محبت ۶- سکر و حیرت ۷- فناء و بقاء ۸- توحید .

۱- مرحله اول : طلب

در حدیث آمده است که منظور از فطرت در **فطرة الله التي فطر الناس عليها** توحید است

راههای شناخت خداوند : ۱- برهان : که توسط آن می توان اثبات کرد یگانگی خداوند را در معبودیت و خالقیت و ربوبیت و مبرا بودن از همه نواقص .

۲- وجدان : یعنی شناخت او به وسیله نور قلبی و ادراک حضوری بدون واسطه خارجی .

توضیح اول برهان : اول باید ایمان به وجود خالق واجب الوجود یکتا داشته باشیم و سپس به اثبات صفات ثبوتی او بپردازیم مانند وحدت علم، قدرت و بقیه صفات خداوند با ذات آن حصرت . و همینطور مبرا داشتن خداوند از همه نواقص و صفات سلبيه به مانند جسمانیت .

سؤال : ذاتی را که برتر از ادراک است چگونه می توان درک و تصور نمود ؟

پاسخ : بله این درست است که شناخت کنه الهی برای هیچ موجود ممکن نیست ولی تصور موجود یگانه بسیط غیر محدود و منزله از هر عیبی و متصف به همه کمالات غیر ممکن نیست .

- و باید گفت ادراک وجدانی سخت تر از برهانی است . زیرا ادراک برهانی از دلیل عقلی است که برای هر عاقلی مقدور است . ولی باز هم برای توضیح بیشتر باید بگوییم که هر ممکنی زوجی ترکیبی از وجود و ماهیت است و ماهیت همان حدود وجودی آن است که تعبیر به منیت موجود نیز می شود که تا زمانی که موجود زنده است این ماهیت نیز موجود زنده است گر چه عده ای از فلاسفه اصالت را به ماهیت می دهند ولی درست این است که بگوییم وجود اصالت دارد و ماهیت اعتباری و از وجود انتزاع می شود زیرا تا وجودی نباشد ماهیت نیز موجودیت نمی یابد .

- وجود دارای دو اعتبار است : ۱- بسیط و قائم به ذات = واجب الوجود

۲- مرکب و قائم به دیگری و محدود به حدود و از جهتی ناقص = ممکن الوجود

و به دلیل اینکه تصدیق بلا تصور ممکن نیست پس اول باید مفهوم واجب الوجود را تصور کنیم و سپس به اثبات آن بپردازیم پس در اینجا **چند اصل** را باید رعایت کنیم : ۱- تصور وجود مطلق و واجب الوجود بدون هیچ گونه نقصی ۲- ایمان کامل به اصل وجود و تحقق واجب الوجود . ۳- اثبات یگانگی خداوند .

شرح اصل اول : منظور از وجود مطلق همان وجود بدون ماهیت است و وجودی که عدم ندارد این تعریفی است که برای واجب الوجود نیز می آوریم و چون واجب است هیچ گاه عدم ندارد . پس خداوند نیز وجود مطلق است زیرا نه ماهیت دارد (هیچ محدوده و عیب و نقصی ندارد) و نه عدم در آن دارد . و وجود عین ذات اوست .

حال برای تصدیق وجود خداوند متعال پس از تصورش از دوسویه میشود استفاده کرد :

۱- برهان لمّی یعنی از علت به معلول می رسیم . ۲- برهان اّتی که از معلول به علت می رسیم . برهان لمّی مانند اینکه بادیدن خورشید پی به وجود آفتاب می بریم که معلولش است ولی برهان اّتی یعنی با دیدن آفتاب پی به وجود خورشید که علتش است می بریم .

اما برای اثبات وجود خداوند از برهان لمّی نمی توانیم استفاده کنیم زیرا خداوند علتی ندارد و خودش علت العلل است پس ناگزیریم از برهان اّتی استفاده کنیم . گر چه باید گفت برای اثبات وجود خدای یگانه نیازی به برهان و دلیل نیست زیرا هر موجودی فطرتاً خدا شناس و خدا جو هست و وجود خالق یگانه یکی از بدیهیات اولیه است مخصوصاً که دائماً مظاهر قدرت الهی از جمله جهان با این عظمت و نظم موجود در آن را می بینیم . حتی اگر مشرکین زمان جاهلیت و زمان پیامبر می پرسیدند خالق جهان کیست ؟ پاسخ می دادند خداوند از طرف دیگر می دانیم که دور و تسلسل نیز محال است و همه باید به يك واجب الوجودی منتهی شوند و فیض واجب الوجود به ممکنات دائمی است و اگر لحظه ای خداوند رحمتش را به ممکنات نرساند نابود می شوند .

اگر آئی کند نازی به هم ریزند قالبها

دکارت میگوید : ۱- اگر به همه چیز شك کنم به این مطلب یقین دارم که تا وقتی که فکر می کنم پس هستم زیرا اگر موجود نباشم نمی توانم فکر کنم که البته منظور دکارت از فکر همه احوال متعلق به نفس است مانند حس و خیال و شعور و مهر و کین و تصور و تصدیق .

۲- مطلب دوم اینکه فکر می کنم آیا هستی من مستقل است یا خیر . اگر هستی من مستقل باشد یعنی خودش را به وجود آورده پس همه کمالات را خودم به خودم می دادم پس نواقصی چون شك و خواهش و نیاز در من نبود . و می توانستم دائمی و ابدی باشم پس حالا که چنین قدرتی ندارم معلوم است که وابسته به وجودی دیگر هستم که او کامل به ذات است و صاحب همه کمالات بالفعل است نه بالقوه .

۳- بعضی امور جزء ذات و حقیقت بعضی چیزهاست مانند مثلث قائم الزاویه که حتماً باید يك زاویه قائمه داشته باشد و گرنه قائم الزاویه نیست . ذات خداوند نیز ملازم با وجود است زیرا خداوند عین کمال است و کمال بدون وجود متصور نیست زیرا تا وجودی نباشد کمالی در کار نیست و از طرف دیگر خداوند غنی با لذات است پس معلوم می شود مرکب نیست بلکه بسیط است زیرا اگر مرکب بود نیازمند به اجزایش بود پس غنی نبود و از طرف دیگر هر قدر اجزاء يك ترکیب بیشتر باشد احتیاج آن شیء مرکب بیشتر و انسجامش کمتر و احتمال نابودی اش بیشتر است و به همین دلیل همه دانشمندان معتقدند که علت موجودات باید بسیط و عاری از ترکیب باشد پس از اینجا صفات سلبيه واجب الوجود که علت العلل است معلوم می شود .

۱- اولاً واجب الوجود جسم نیست زیرا هر جسمی مرکب و نیاز مند به اجزاست و از طرف دیگر ماهیت ندارد زیرا ماهیت نیازمند وجود است و خود ماهیت محدود به حدود است .

۲- واجب الوجود چون جسم نیست پس مکان ندارد .

۳- چون جسم نیست پس با چشم دیده نمی شود .

۴- چون وجود خداوند دارای وجوب ذاتی است پس بسیط بوده و بی نیاز از اجزاء است پس خداوند یگانه و بدون مانند است .

و- همین یگانگی خداوند اولین چیزی بوده است در طول تاریخ که همه انبیاء پیروانشان را به آن گوشزد کرده اند و فهم این مطلب از فطریات انسانها است . پس تا اینجا یقین به وجود صانع عالم قادر یکتایی که واجب الوجود و علت العلل و عین کمال و خالی از هر نقصی پیدا کردیم . حال به دنبال راهی هستیم که از آن راه بتوانیم به خداوند برسیم و او را بشناسیم . و برای رسیدن به این هدف بزرگ چند مقدمه را ذکر می کنیم :

۱- تا اینجا دریافتیم که همه ممکنات مرکب از وجود و کمالات ناشی از آن و ماهیت و نواقص ناشی از آن هستند بنابراین همه آثار صادر از ممکنات از جهت وجودش هست نه ماهیتش و همینطور همه موجودات در وجود با یکدیگر مشترك هستند و وجه تمایز آنها ماهیت آنهاست و اگر ماهیت حذف شود همه موجودات یکی می شوند .

۲- وجود به دو دسته تقسیم می شود : ۱- وجود ذاتی و مطلق که حد و اندازه و تعدد ندارد و یکی است زیرا ماهیت ندارد و در بالا گفتیم که اگر ماهیت حذف شود دو تا معنا ندارد و همه یکی هستند پس چون خداوند وجود محض است و ماهیت ندارد پس یکی است . و فرق واجب الوجود و ممکن الوجود همین غنای ذاتی واجب الوجود و احتیاج ذاتی ممکن الوجود است . و چون خداوند کمال مطلق و نامتناهی است پس مثلاً اگر بخواهی علم و قدرتت را که بی انتهاست ببینی نمی توانی با چشم سر ببینی بلکه فقط با چشم دل دیدنش ممکن است و به همین دلیل است که همه ذرات عالم علی الدوام به حمد و اطاعت او مشغولند .

-همه دانشمندان معتقدند که کنه اولین مبداء موجودات را نمی شود شناخت و تصور کرد بلکه با وجود آثارش می توانیم پی به وجود چنین مبدئی ببریم ولی هر گروهی نامی برای این حقیقت بسیط می گذارند . -و اختلاف نظری که هست الهیین و موحدین علم و قدرت و اداره و مشیت و حکمت را برای مبدأ اولیه ثابت و لازم می دانند ولی بقیه دانشمندان منکر این صفات هستند .

-پس آنچه که اینجا باید ثابت شود و به آن ایمان بیاوریم قادر و حکیم و عالم با لذات بودن خداوند است . و اینکه همه کارهایش از روی عقل است نه جهل و اجبار و بیهوده . این مطلب را از سه راه می شود اثبات کرد .

۱- راه اول : گفتیم موجودی که واجب الوجود است یعنی وجودش ذاتی است چون وجود مساوی با کمال است پس کمال نیز ذاتی است و عقلاً نیز مبدأ اول باید خودش دارای همه کمالات باشد تا بتواند به مخلوقاتش نیز کمال را ببخشد پس مبدأ اول واجب الوجود و صاحب همه کمالات است .

۲- راه دوم : قبلاً گفتیم موجودات یا واجب هستند یا ممکن و گفتیم که ممکنات برای موجود شدن نیاز مند افاضه واجب الوجود هستند پس به طریق اولی برای داشتن کمالات نیز نیاز مند واجب الوجود هستند تا به آنها کمالات را بدهد پس هر جا عالمی و قدرتی و حکمتی را دیدیم باید بدانیم پرتویی از منبع فیض ازلی خداوند است یعنی عالم و قادر مطلق وجود دارد که شمه ای از قدرت و علم خود را به بندگانش افاضه کرده است .

۳- راه سوم : با دقت در جهان هستی در می یابیم که خداوند به هر کدام از مخلوقاتش وسیله مناسب با فیزیک و وجودش را به او داده تا بتواند راه کمالش را ببیماید از جمله به انسان نیز نیروی عقل و فکر و اراده را داده تا بتواند در طبیعت تصرف کرده و به کمال برسد پس در واقع باید به نظام و وحدت عالم بنکریم و به آیات آفاقی و انفسی دقت کنیم تا به وجود قادر متعال پی ببریم و مطمئن می شویم کسی غیر از آن یگانه قادر به خلق چنین جهانی نیست . باید گفت علم ما بسیار ناقص است ولی باز با این علم ناقص و کم نیز می توانیم به وجود خالق عالم و قادر یگانه پی برد مثلاً با کمی دقت در زندگی مورچگان در میابیم که آنها در فصلی که هوا خوب است آذوقه جمع می کنند برای فصل سرمای خود و در آن زمان در خانه های خود استراحت می کنند و وقتی که گندم را به لانه خود می برند می شکنند تا سبز نشود و یا اگر باران خورده باشد زمانی که آفتاب است دور لانه خود دانه ها را خشک می کنند تا سبز نشوند و خراب نشوند . مورچه ها قابله دارند زیرا بچه ها وقتی از تخم بیرون می آیند مانند کرم کوچکی هستند قابله ها دور آنها مانند کرم ابریشم پیله ای می تنند تا پس از چند روز اعضای آنها به حرکت در می آید و سپس مورچه های قابله آنها را از این غلافها می آورند . مورچه ها ، پشه های سبز کوچک را به اسارت در آورده و پرورش می دهند و می چرانند و ماده شیرینی از آنها متصاعد می شود و مورچه ها آنها را می مکند مانند ما که از گاو و گوسفند شیر می دوشیم ، قدرت مورچه سه هزار برابر قدرت انسان است . مورچه ها علم مهندسی ، تربیت فرزندان ، زراعت ، گلّه داری ، جراحی ، جنگ و گورستان دارند . حالا ببینید در کرات مختلف چه خبر است که خالق همه اینها خداوند یکتاست . زیرا **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا .**

اقسام توحید :

۱- توحید در ذات .

۲- توحید در صفات .

۳- توحید در افعال .

۴- توحید در عبادت .

توحید در ذات : یعنی به علم الیقین به یگانگی ذات حق در الوهیت و معبودیت و واجب الوجودی ایمان داشته باشیم و کسی که زبناً و قلباً اقرار به این مطلب کند موحد است .

-البته عده ای معتقد به **ثنویت** یعنی دو خدایی هستند یعنی گبرها یا همان زرتشتیان که قائل به خدای خالق خوبیها (یزدان) و خدای خالق بدیها (اهریمن) و دلیلشان این است که از خیر محض فقط خیر محض و از شرّ محض فقط شرّ محض صادر می شود پس حتماً دو خالق وجود دارد .

پاسخ ما: این است که چیز هایی که ما شرّ محض می پنداریم در عالم شر محض ، نیستند . ۱- بلکه داراي خير ومحسنات مي باشد . ۲- زیرا شر محض ، معدوم است و اصلاً وجود ندارد . که بخواد خالق یا مخلوق باشد . و آن نواقص و شروري که ما در اشیاء می بینیم بر خاسته از نقص ماهیّتی آنهاست .

توحید در صفات : ۱- یعنی همانطور که خداوند در ذاتش بی همتا و یگانه است در صفاتش نیز بی همتا و یگانه است . ۲- واگر مفهوم صفاتش متفاوت است ولي مصداق همه صفاتش یکی است و همه صفاتش عین ذات او هستند .

-طرفداران توحید صفاتی کمتر از طرفداران توحید ذاتی است یعنی عده ای مانند اشاعره معتقدند که صفات خداوند زائد بر ذاتش است و آنان معتقدند که هر يك از صفات خداوند نیز واجب الوجود هستند که در این صورت از زمره موحدین خارج و از مشرکین میشوند زیرا آنها معتقد به قدماء ثمانیه هستند یعنی ۷ صفت برای خداوند قائل هستند و یکی هم ذات خداوند می شود . ۸ قدیم و واجب الوجود که البته امامیه این نظر را قبول ندارد .

توحید در افعال : یعنی خداوند در هیچ يك از افعال و اعمالش شریک و کمکی ندارد مثلاً در عمل خالقیت فقط خودش فاعل است . طرفداران توحید افعالی بسیار کم هستند عده ای از مسلمانان مانند مفوضه معتقدند انسانها در اعمالشان مستقل هستند و خداوند هیچ دخالتی در آنها ندارد و بقاء معلول را محتاج به علت نمی داند و فقط حدوثش را نیازمند علت می داند که البته امامیه این را قبول ندارند انسانها را مستقل در افعالشان نمی دانند پس مفوضه نیز به نوعی مشرک محسوب می شوند. البته در این صورت پاداش و جزا و معاد اصلاً موضوعیت پیدا نمی کند . و ما معتقد به **لا صبر ولا تفویض بل امر بین الامرین** . زیرا فعل بنده در طول فعل خداوند است یعنی يك فعل را می توانیم به دو فاعل که در طول یکدیگرند نسبت دهیم مانند اینکه پادشاهی به جلال دستور می دهد که کسی را بکشد گرچه جلال مستقیماً کسی را کشته و فاعل بی واسطه اوست ولي چون پادشاه ، دستور داده است فاعل با واسطه پادشاه می شود و مقتول را هم به جلال و هم به پادشاه می شود نسبت داد .

انجام کارهای بد : توسط بندگان را باید اینگونه گفت که اگر هم کارهای بدی از ما سر می زند به دلیل دوری ما از منبع فیض الهی و صادر از نقص ما می باشد هر قدر انسان به منبع فیض الهی نزدیکتر شود و گناهانش کمتر می شود پس همه افعال انسان را می توان حقیقتاً به خداوند نسبت داد نه مجازاً . پس توحید افعالی یعنی اینکه هر علم و قدرت و فعلی در تحت علم و قدرت و فعل خداوند است . ولي در طول تاریخ مشاهده شده که مردم بیشتر از اینکه در افعال و اعمال متوجه خداوند باشند متوجه اسباب انجام عمل هستند .

توحید در عبادت : یعنی بنده در مقام بندگی و عبادت فقط خداوند را در نظر بگیرد و فقط بنده و عابد او باشد و هر چه را خدا بخواد و امر کند انجام می دهد . پس اگر کسی نماز شب بخواند برای وسعت رزق و یا صدقه بدهد برای رفع بلا این شخص در واقع نماز یا صدقه را انجام نداده تا به این مقاصد برسد زیرا زمانی وسعت رزق می یابد و یا رفع بلا می شود که برای خداوند این عبادت را انجام داده باشد . پس عبادت باید از هر گونه آلودگی نفسانی خالی باشد زمان عمل باید همراه با نیت خالص باشد گاهی بنده ای سالها عبادت . نماز و روزه را به جای آورده ولي هیچ اثر بندگی و خلوص در او نیست در حالیکه قرآن می فرماید : **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ** به دلیل اینکه

عبادتش خالص نیست و آمیخته به امور نفسانی است مثلاً برای میل به بهشت و یا ترس از آتش جهنم . بنابراین زمانی نائل به مقام عبودیت می شویم که اعمال و عبادات خود را از هر گونه غرض نفسانی پاک نموده و مخصوص اطاعت امر الهی کنیم .

مرحله دوم (تهذیب اخلاق)

اخلاق انسان به دو دسته تقسیم می شود : ۱- اخلاق خوب و پسندیده . ۲- اخلاق بد و رذیله .
قبل از بیان چگونگی تخلق به اخلاق پسندیده و خالی شدن از اخلاق رذیله چند مطلب را باید بیان کنیم
مطلب اول : آیا اخلاقی که در انسانها وجود دارد به مقتضای طبیعت آنهاست یا بر اثر تربیت و تمرین پدید آمده است ؟

پاسخ : در اینجا اختلاف نظر است ۱- عده ای معتقدند که همانطور که انسانها از نظر ظاهری با یکدیگر اختلافها و تفاوتهایی دارند از نظر اخلاقی نیز با یکدیگر تفاوتهایی دارند . و اینکه هر کسی اخلاق ذاتی مخصوص به خودش را دارد و با تعلیم و تربیت تغییر نمی کند ۲- عده ای نظرشان درست برعکس گروه اول است و معتقدند طبیعت انسان در ابتدا هیچ قابلیت ندارد و با تعلیم و تربیت است که متخلق به اخلاقی می شود . و اصلاً اگر غیر از این بود ارسال رسل و انزال آیات و زحمت معلمین اخلاق بی فایده بود . ۳- قول سوم این است که هم طبیعت و هم تربیت هر دو در اخلاق انسانها تأثیر گذار است و این قول درست تر است .

مطلب دوم : هر موجودی را در جهان مشاهده کنیم دارای دو وجه است . ۱- وجه اشتراک آن با دیگران (ما به الاشتراك) .

۲- وجه افراق آن با دیگران (مابه الافتراق) . و سعادت مندی و کمال موجودات بستگی به تکامل همین وجه مابه الافتراق یا ما به الامتیاز است . مثلاً انسانها با دیگر حیوانات در حیوانیت مشترك است ولی وجه امتیازش عقل و فکر است که اگر فاقد این خصوصیت شد از رتبه انسانی خارج و در زمره حیوانات و یا بدتر از آنها در می آید ولی اگر آن را به کمال رساند دارای صفات پسندیده انسانی می شود و به همین دلیل است که در روایات بسیاری آمده است که در صحنه محشر انسانها به صورت حیوانات محشر می شوند زیرا آخرت جایی است که باطن انسانها آشکار می شود و تا وقتی که در آخرت آن صفت حیوانی پاک نشده به همان صورت باقی می ماند تا پاک شود آن وقت که به صورت آدمیزاد در می آید و شایسته ورود به بهشت می شود . پس بیاییم همین الان به خودمان بنگریم که آیا حیوان هستیم یا انسان و در ترکیه نفس خودمان بکشیم .

مطلب سوم : قوای انسانی به طور کلی به دو دسته تقسیم می شوند : ۱- قوه عاقله و نفس ناطقه که منشاء تفکر و پی بردن به حقایق امور است و در این مرحله انسانها با فرشتگان شریک هستند و در همین مرحله از حیوانات ممتاز می شوند .

۲- قوه غضب و نفس سبعی که توسط این قوه از خودش دفع ضرر و جلب منفعت می کند و با این قوه با حیوانات درنده مشترك است .

۳- قوه شهویه و نفس بهیمه که انسان با این قوه به دنبال غذا و لباس و بقیه وسایل زندگی دنیایی اش می رود و در این قوه با حیوانات مشترک است .

حال هر کدام از این سه قوه در انسان قویتر شود به مسلك موجودات همان طبقه در می آید .

محل ظهور این سه قوه :

۱- محل ظهور قوه عقلیه و تفکر مغز است .

۲- محل ظهور قوه غضبیه و سبعیه قلب است .

۳- محل ظهور قوه شهویه و بهیمه کبد است .

اعتدال هر يك از این سه قوه چیست ؟

۱- اعتدال قوه عقلیه ملکه حکمت است .

۲- اعتدال نفس شهویه و بهیمه ملکه عفت است .

۳- اعتدال نفس غضبیه و سبعیه ملکه شجاعت است .

بنابراین اولین قدم در جاده سیرو سلوک به سوی خداوند تحصیل این فضیلت یعنی حکمت، عفت و شجاعت است که از مجموع این سه عدالت به دست می آید و انسان کامل کسی است که عادل باشد زیرا همه قوایش تحت امر عقل هستند . در این زمان است که دري از عالم ملکوت به قلب او باز می شود و حقیقت بر او آشکار می شود و به لذت وصال حق می رسد.

-لازم به ذکر است که **حکمت** حد فاصل بین سفه و بُلّه است زیرا **سفه** یعنی فکر در اموری که فایده ندارند و **بُلّه** یعنی تعطیل فکر . **عفت** حد فاصل بین **شهوت** و **خمود** است .

شجاعت حد وسط بین **جبن** و **تهور** است .

در واقع انسانی که دارای این سه فضیلت بزرگ است و به مقام عدالت و انسان کامل می رسد دارای همه صفات حسنه می شود .

باید هوشیار بود که در مقابل هر صفت حسنه ای دو صفت رذیله وجود دارد مثلاً در مقابل شجاعت دو صفت بد ترس و تهور وجود دارد زیرا يك اعتدال داریم و يك افراط و يك تفریط که هر دوي آنها بد هستند. بنابراین برای رسیدن به اخلاق و صفات حسنه ابتدا باید صفات رذیله را از وجود مان پاک کنیم .

قد افلح من زکیها

اولین و بالاترین فضیلت و صفت حمیده ، علم است .

زیرا علم نوری است که از مصدر الهی صادر می شود و بر قلب مومن می تابد و تکامل بشر منوط به داشتن همین صفت است . و دلایل بسیاری در قرآن و روایت بربرتری علم داریم از

جمله **هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** در روایتی آمده است که درجه علماء در قیامت ۷۰۰ درجه فوق مومنین است که فاصله هر درجه با درجه دیگر ۵۰۰ سال راه است . و یا در روایت دیگری از رسول اکرم (ص) آمده است که علماء وارثین انبیاء هستند . و یا در جای دیگری فرموده اند قلم علماء افضل از خون شهدا است . و علماء در زمره انبیاء و شهدا از شافعین روز قیامت هستند .

معنای علم

۱- متکلمین و حکماء و فلاسفه معتقدند که علم نافع همان علم کلام و حکمت و فلسفه است زیرا موضوع شناخت خداوند است .

۲- محدثین و مفسرین معتقدند علم تفسیر و حفظ اخبار که بیانگر حلال و حرام واجب و غیر واجب هستند علم نافع است

۳- علماء علم اخلاق معتقدند چون اصل و منشاء هر فضیلت و کمالی اخلاق خوب است و اصل هر عیبی اخلاق بد است پس علم اخلاق مقدمه تهذیب نفس و اتصاف به اخلاق حسنه است پس بهترین علم ، علم اخلاق است .

۴- صوفیه نیز بهترین علم را علم باطن و شناخت راه سیر به سوی خداوند و تصفیه قلب می دانند .

به هر حال فضیلت علم به این دلیل است که قلب را وسیع و روح را قوی می کند و برای عموم مردم بهره دنیوی و اخروی دارد

- اگر دقت کنیم می بینیم که مردم صد سال پیش از رفاه و علم امروزی بر خوردار نبودند ولی زندگیشان خیلی باصفا تر از ما بوده و اینقدر جنگ و بد بختی نداشته اند پس معلوم می شود علم واقعی آن علمی است که انسانها را به سعادت بکشاند . در روایتی از رسول اکرم (ص) آمده است : **علم سه قسم هست ۱- آیه محکم** که همه مفسرین معتقد هستند به معنای علم توحیدی باشد . ۲- **فریضه عا دلة** یعنی علم اخلاق و دانش به صفات خوب و بد . ۳- **سنت قائمه** یعنی علم به احکام شرعی و شناخت حلال و حرام در دین اسلام - و این در علم آخری فرع بر علم توحید است زیرا تا انسان خدا را نشناسد خودش را نمی شناسد و تا خودش را نشناسد صفات خوب و بد را نمی شناسد . خلاصه علم آن است که انسان را از ورطه هلاکت نجات دهد و به سعادت و کمال نهایی برساند .

دومین فضیلت محموده پس از علم ، یقین است .

یقین سه مرتبه دارد :

۱- علم الیقین = یعنی یقین در مورد چیزی بدون شک .

۲- عین الیقین = یعنی دیدن چیزی با چشم سر یا چشم قلب و نسبت عین الیقین به علم الیقین مانند دیدن نسبت به شنیدن است .

۳- حق الیقین = که بالاترین درجه است یقینی است که با حصول حقیقت شیء به دست می آید .

علم زمانی پایدار و یقینی می شود که به مرتبه عین الیقین یا حق الیقین برسد و گرنه فانی می شود پس انسان عاقل باید سعی کند پس از رسیدن به علم الیقین به مراحل بعدی نیز دست یابد تا از خطرات و سوسه شیطان در امان ماند .

مثال : علم الیقین مثل این است که کسی آتش را ندیده ولی شنیده که خاصیت سوزاندگی و گرم و روشن کنندگی دارد و دود هم دارد پس وقتی از دور دود می بیند مطمئن می شود که آتش افروخته شده . عین الیقین یعنی آتش را می بیند و از حرارتش گرم می شود پس در اینجا هم آتش را می بیند و هم از خواص آن بهره مند میشود. حق الیقین یعنی شخصی وارد آتش شود و سر تا پایش را فرا گیرد و آن شخص دیگر دیده نمی شود بلکه يك توده آتش دیده می شود. در مورد خداوند عین الیقین یعنی دیدن خداوند با چشم دل و حق الیقین یعنی انسان خودش و دیگران را در محضر الهی هیچ انگارد و اصلاً خودش را نبیند .

سومین فضیلت ، صبر است .

در آیات و روایات بسیاری از پاداش بسیار و محسنات فراوان صبر سخن گفته شده است از جمله **أَنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ** و در روایتی آمده است : صبر نسبت به ایمان مانند سر نسبت به بدن است یعنی همانطور که حیات بدن بدون سر ممکن نیست حیات ایمان نیز بدون صبر ممکن نمی باشد .

- هیچ موجودی غیر از انسان دارای صبر نیست زیرا صبر برخاسته از عقل است که موجودات پایین تر از انسان اصلاً عقل ندارد و اما فرشتگان نیز نقصی ندارند که نیازمند صبر باشند .

تعریف صبر : سکون نفس و جزع و فزع نکردن زمان نزول بلا و مصیبت را صبر گویند.

اقسام صبر : ۱- صبر در عبادت و تکلیف شرعی . ۲- صبر بر ترك معاصی و ترك غضب و شهوت که سخت تر از صبر در مصیبت است . ۳- صبر در بلا و مصیبت . ۴- صبر از زیاده مادیات یعنی قناعت و اكتفاء به کمترین معاش برای گذران زندگی که به آن **زهد** نیز می گویند .

فرق صبر و رضا : صابر کسی است که هنگام نزول بلا ساکت و آرام باشد و غمش را ظاهر نکند هر چند در باطن راضی به آن بلا نباشد . ولی راضی کسی است که در زمان نزول بلا هم در ظاهر و هم در باطن آرام باشد . و به تقدیر الهی معترض نباشد . و کسی به مقام رضا می رسد که به مرحله عین الیقین رسیده باشد .

چهارم : رضا و درجات سه گانه آن

۱- درجه اول : اینکه شخص از فرط محبت به خداوند اصلاً مصیبت و درد را احساس نکند مانند کسی که در حال انجام کار مورد علاقه یا کار مهمی است و آنقدر غرق در آن کار شده که اگر دستش هم ببرد متوجه نمی شود . اینان کسانی هستند که به مرحله حق الیقین رسیده اند و تعدادشان کم است و به مقام **خلافه اللهی** رسیده اند .

۲- در چه دوم : اینکه انسان به جان و دل راضی باشد به مشیت خالق زیرا هر چه را می بیند حکمت و رضای حق را نیز در آن می بیند حتی اگر منافعی با میل او باشد پس در این صورت امکان دارد از بلا هم لذت ببرد این افراد به مقام عین الیقین رسیده اند

فرق این درجه با درجه اول این است که در درجه اول از شدت عشق به خداوند اصلاً بلا را احساس نمی کند . یعنی آنچه را دیگران بلا می دانند او اصلاً بلا نمی داند ولی در مرتبه دوم گر چه طبیعتاً راضی به بلا نیستیم ولی چون خداوند را حکیم و عالم به احوال خود می دانیم و یقین داریم که آنچه در جهان اتفاق می افتد بر اساس مشیت الهی است که آن هم بر اساس -مصلحتی است پس چگونه راضی به این قضاء نشویم مانند مریض که دوست ندارد که دستش را از دست بدهد ولی بر اساس صلاح دید طبیب راضی به قطع عضو می شود .

۳- مرحله سوم : اینکه انسان قلباً راضی به بلا نیست ولی به امید اجری که خداوند به صابری می دهد صبر می کند که البته این قسم بیشتر شبیه به صبر است نه رضا .

پنجم توکل

تعریف توکل : یعنی اعتماد کردن به خداوند در همه امور در ظاهر و باطن و یاری خواستن از خداوند .

- هر قدر معرفت انسان نسبت به صفات الهی از جمله علم و قدرتش بیشتر باشد توکلش قوی تر می شود و فقط عرفاء و موحدین به این مقام می رسند .

ششم : تسلیم

تعریف تسلیم : یعنی حاضر شدن برای هر امری که از طرف خداوند صادر شود چه تشریحی و چه تکوینی

هفتم : ورع

تعریف ورع : ورع یعنی خودداری از حرام و مکروه شرعی و برای رسیدن به کمال ورع یکی از شروط لازم است .

هشتم : زهد

تعریف زهد : زهد یعنی بی رغبتی و روی گردانی از دنیا و استمداد از خداوند از ته دل . زهد سرچشمه خیرات است .

البته زهد به معنای فقر نیست چه بسا فقرایی که علاقه و آفری به دنیا و مظاهر آن دارند پس زاهد نیستند و چه بسا ثروتمندانی که وابسته و علاقه مند به دنیا و مظاهرش نیستند پس ممکن است کسی ثروتمند زاهد باشد یکی از مصادیق زهد کسب و کار حلال است به شرط اینکه حریص نباشی و همه توجهت را به مالک اصلی معطوف کنی زیرا همه خیرات از نزد خداوند منان است . بنابراین اگر می

خواهي بداني چه قدر از خداوند دوري ببين چقدر به مظاهر دنيوي علاقه مندي به همين دليل است که بزرگان همیشه از مال وجاه دنيا روي گردان بودند و فقط به قدر نياز از آن بر مي گر فتند تا جايي که حضرت علي (ع) مي فر مايند : دنيا مردار يست گنديده و طال لب آن مگسها هستند .

لازم به ذکر است از آنجا که دنيا محل تکوين بدن است و بدن نيز وسيله پيمودن راه سعادت است . پس تا اندازه اي بايد آن را تقويت کنيم و از طرف ديگر دنيا مزرعه آخرت و به روايتي متجر آخرت و مهبط وحی خداوند و از طرفي دنيا مصنوع صانع جهان است پس دنيا به جهت اينکه منزلي از منازل آخرت و محل پرورش استعداد ها و رسيدن به کمال است مورد تمجيد و تحسين است ولي از آن جهت که محل شهوت راني و خودبيني و بقيه رذائل اخلاقي نيز مي باشد مورد مذمت می باشد. دنيا پرستي بصيرت را از انسان مي گيرد بنابراین لذات ماوراء دنيا را نمي توانيم بچشيم در حالیکه اگر لذات ماوراء دنيا را بچشيم هيچ گاه به دنيا دل نمي بنديم . و مي شويم يك انسان کامل .

نهم : قناعت

تعريف قناعت : يعني شخصي راضي باشد به آنچه در نزد اوست از مال و بقيه اسباب دنيوي در حالیکه انسان حريص هيچ گاه انسان شاکر و راضي و راحت نيست .

متاسفانه جهت قناعت عموم مردم ماديات نيست بلکه در معنويات قناعت مي کنند يعني به جهل خودشان قناعت مي کنند و به دنبال کسب معارف و کمالات نيستند و در ظلمت گمراهي و جهل تا آخر عمر باقي مي مانند .

دهم : سخاوت

تعريف سخاوت : حد فاصل بين بخل و تبذير را سخاوت گویند و در قرآن نيز آمده است که نه آنقدر بخیل باش که دستت بسته باشد و نه آنقدر انفاق کن که دچار فقر شوي . به طور کلي در اسلام همیشه حد وسط و اعتدال تمجيد شده است . در روايات داريم وقتي صدقه مي دهی قبل از اينکه آن را به دست فقير بدهی خداوند از تو مي گيرد و تو به خداوند قرض داده اي به همين دليل خداوند نيز پس از چندي با سود آن را به تو بر مي گر داند . پس بايد در انفاق و صدقه ، اخلاص را رعايت کنيم تا پاداش و سودمان در نزد خداوند محفوظ بماند.

يازدهم : متانت و استقامت

تعريف متانت و استقامت : اين صفت محور و اساس موفقيت و مهمترين راه کاميابي است . تاريخ به ما نشان داده است کسانی که داراي اراده قوي و عقل و استقامت هستند توانسته اند راه کمال و موفقيت را بپيمايند . زيرا از کوههاي موانع زودتر بالا مي روند و آنها را فتح مي کنند و به هد فشان مي رسند . مانند مورچه اي که ۶۰ بار گندمي را به دهان گرفت و به بلندي برد و در وسط راه آن را از دست داد تا براي ۶۱ بار موفق گرديد . زماني متانت و استقامت حاصل مي شود که انسان هواهاي نفساني خودش را بتواند کنترل کند و روحش را تقويت نمايد .

سیزدهم : شکر

تعريف شکر : حالت و ملکه سپاسگزاري و حق شناسي را شکر گویند .

شکر محصول چند چیز است :

- ۱- آنچه را در دستش هست نعمت بر شمارد و به لطف منعمش که خداوند است توجه کند و به همین دلیل آن نعمت را بزرگ می شمارد زیرا بزرگی نعمت به منعمش هست .
- ۲- بداند هر نعمتی که خداوند به او داده از باب لطف و منت الهی است نه به دلیل استحقاقش .
- ۳- راضی باشد به نعمتی که به او داده شده است .
- ۴- قانع باشد به آن نعمتی که به او داده شده است .

این در حالیست که افراد کمی به این مرحله می رسند زیرا خود خداوند می فرماید : **وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ دِي الشُّكُورِ** و این بیانگر این مطلب است که شاکر زبانی جزء شاکرین واقعی نیست بلکه باید حالتی ۴گانه بالا را داشته باشد . بنابراین موحدین واقعی به این مقام می رسند .

انواع شکر :

- ۱- شکر زبانی
- ۲- شکر قلبی
- ۳- شکر عملی یعنی از نعماتی که خداوند به ما داده است به نحو احسن استفاده کنیم . مثلاً از گوش برای شنیدن کلام ثواب و قرآن و مواظب و نصایح استفاده کنیم نه شنیدن غناء و غیبت .

چهاردهم و پانزدهم : (محبت و شوق)

تعریف : محبت همان قوه جاذبه عمومی است که همه ذرات موجودات را به هم مرتبط نموده و اساس موجودات روی همین پایه است . هر چیزی که در ادراکش لذت و راحتی باشد محبوب و مورد رغبت است و همین می شود محبت . بنابراین محبت و شوق لازمه حیات هستند .

اقسام محبت :

- ۱- محبت روحانی .
 - ۲- محبت جسمانی .
- اسباب محبت :** ۱- آن چیزی که مورد محبت است به انسان در امور زندگی کمک می کند و بر بقاء انسان می افزاید مانند فرزندان و مال .
- ۲- کسی که به انسان خوبی و احسان می کند طبع انسان تمایل به آن می یابد پس احسان باعث محبت می شود .
 - ۳- حسن و جمال : الف- ظاهری : مانند انسان خوش صورت و یا مناظر زیبا . ب- باطنی : مانند انسان خوش سیرت .

۴- مناسبیت روحی یعنی گاهی دو نفر یکدیگر را دوست دارند نه به خاطر جمال ظاهر و یا کمال نفسانی یا حظ طبیعی که از یکدیگر می برند . بلکه به خاطر تناسب روحانی که با یکدیگر دارند مثلاً دو نفر در دو شهر مختلف زندگی می کنند ولی با هم دوست هم هستند و نسبت به هم محبت دارند زیرا مثلاً دارای آرمانها و عقاید مشترکی هستند .

- عده ای محبت روحانی را انکار می کنند زیرا معتقدند هر چه که با حواس پنجگانه درک شود اگر ملایم با طبع باشد مطلوب و محبوب و مورد محبت است و چون خدا را نمی شود با این حواس درک کرد پس محبت نسبت به خداوند معنا ندارد .

پاسخ : پاسخ ما این است که نظریه شما در مورد کسانی که پاز مرتبه حیوانی فراتر نگذاشته اند و چشم د لشان بینا نشده است . درست است زیرا ماوراء طبیعت را نمی توانند درک کنند در حالیکه لذتی که از ادراک امور روحانی حاصل می شود اصلاً قابل مقایسه با لذات مادی نیست تا جایی که عقلا و عرفاء همه لذات جسمانی را دور انداخته و چشم و گوش ظاهری را بسته و چشم و گوش معنوی شان را باز کرده اند تا شاهد مناظر معنوی باشند .

لازم به ذکر است که شوق پس از محبت پدید می آید یعنی اول محبت و سپس شوق و زمانی که محبوب غایب می شود شوق پدیدار می شود . پس شوق زمانی است که محبوب غایب باشد و زمان حضور محبوب شوق معنا ندارد .

شانزدهم و هفدهم : خوف و رجاء

این دو صفت از مقتضیات ایمان و معرفت هستند یعنی کسی که عظمت خدا را شناخت از هیبت و اقتدار او می ترسد و با اوامر او مخالفت نمی کند و هر کسی مهر و کرم خداوند را شناخت به فضل و احسان او امید وار و خشنود می شود

- این دو صفت باید به يك اندازه در قلب مؤمن باشد و این يك شرط اساسی برای رسیدن بنده به سعادت است زیرا خوف زیادتر باعث ناامیدی از رحمت الهی می شود و رجاء زیادی باعث سر کشی نفس و فساد می گردد.

هجدهم و نوزدهم : صدق و اخلاص

این دو صفت نیز مانند بقیه اخلاق نیک و بد دارای مراتبی هستند .

صدق : ۱- گاهی منظور راستی در گفتار است . ۲- گاهی منظور راستی و درستی در کردار و گفتار است . و منظور ما همین نوع از صدق است .

اخلاص : ۱- گاهی منظور عبادت خالص و بدون ریاست . ۲- گاهی منظور خالص کردن مملکت وجود از غیر خداست.

بیستم : تواضع

زمانی تواضع محقق می شود که کبر و خود پسندی از وجود انسان رخت بر بندد و با چشم برادری و مهر بانی به دیگران بنگرد و خودش را بدون هیچ مزیتی کوچکتر از دیگران بداند و برترین تواضع ، تواضع در برابر حق تعالی است و باید گفت که بالاترین درجه تواضع در برابر خداوند در وجود انبیاء الهی متبلور شد .

بیست و یکم: حسن خلق

انسان خوش خلق ، خوش سخن و بشاش می باشد و انسان هر قدر هم که دارای کمالات باطنی و یا حسن و جمال ظاهری باشد اگر بد اخلاق و متکبر باشد مردم از او گریزان می شوند . ویکی از صفات بارز پیامبر اسلام (ص) نرمخویی آن حضرت بوده است .

ترکیه و تکمیل نفس

بزرگان گفته اند : در فرزندی خوب ، در برادری درستکار ، در شوهری مهربان و در پدری نیکو باش . قانع و پاک دامن باش، غضب نکن و نه در آشکار و نه در پنهان کار بد مکن و احترام خودت را حفظ کن . هیچ گاه قبل از فکر کردن حرف مزن ، گمان بد به کسی مبر، ادعای انجام کاری را که به آن علم نداری نکن ، علم بیاموز و از سلامتی روح و جسم خود با خوردن غذاهای مناسب مواظبت کن در خرج و انفاق اعتدال پیشه کن قبل از خواب اعمالت را محاسبه کن و اگر کار بدی در آن روز انجام داده ای عهد ببند که دیگر آن را انجام ندهی و اگر کار خوبی انجام داده ای بر آن مداومت کن، همیشه با خداوند مناجات کن و از او یاری بخواه ، دنبال هوی و هوس نرو. لازم به ذکر است که برای هر صفت خوبی دو طرف افراط و تفریط است که هر دو بد است و باید از آنها حذر کرد مثلاً دو طرف سخاوت ، بخل و تبذیر است که باید از آنها حذر کرد . و برای رسیدن به همه اخلاق خوب باید به معرفت و محبت حق تعالی رسید و در مقابلش منشأ همه اخلاق بد ، دنیا دوستی است زیرا محبت دنیا چشم دل را کور می کند و او را در جهل و نادانی فرو می برد .

مرحله سوم سیرالی الله فنا پذیر شدن احوال است

پس از اینکه انسان متوجه شد راه پر خطر و سختی را برای رسیدن به کمال الهی در پیش رو دارد ۱- اول از همه باید راه درست و غلط را از یکدیگر تشخیص دهد . ۲- و سپس به ترکیه نفس خود بپردازد و قلبش را نورانی کند . در این صورت است که قلبش محل تابش انوار رحمت الهی می شود و حالات نورانی برایش پدید می آید . پیامبر (ص) می فرماید : از برای خداوند در روزهای عمر شما وزش های رحمتی است آگاه باشید و خود را آماده کنید و در معرض آن وزشهای رحمت قرار دهید .

شاید اوائل کمتر حالات نورانی به او دست دهد و گاهی مثل برق می گذرد ولی نمی فهمد که چه شد و فقط می داند که این یک حالت نورانی و روحانی است . ولی به هر حال پس از پدیدار شدن حالات روحانی ، حالت شوقی به سالك دست می دهد که لحظه ای دیگر آن حالت روحانی را دوباره درک کند که این اتفاق می افتد و هر دفعه بیشتر و پر رنگ تر از دفعه قبل تا اینکه به مرتبه یقین می رسد گرچه در این بین گروه های مختلفی می خواهند مانع ادامه راه شوند از جمله قوای وهمیه توسط شیاطین جن و انس اطراف قلب را می گیرند و از طرفی دیگر قوای سبعی و بهیمی با روح انسان به

جنگ می پردازند و از طرف دیگر زنجیرهای علاقه به دنیا و مظاهر آن وزن و فرزند و مال و مقام هزاران نفر را از این قافله روحانی و نورانی باز می دارند و فقط عده کمی توانسته اند جان سالم از این ورطه به در برند و سلوک الی الله را ادامه دهند. به هر حال کسی که به این مقام رسید نباید مغرور شود و گمان کند که به بالاترین مقام قرب و معرفت رسیده است زیرا یکی از بزرگترین دامهای شیطان غرور است. پس در تمام اوقات شب و روز با خدا حرف بزن و از او کمک بخواه.

مرحله چهارم : شوق و اضطراب

پس از درک انوار نظر رحمت الهی شوق و اضطرابی در وجود انسان پدید می آید که عنان اختیار را از او می گیرد. و چنان بهت زده می شود که نمی داند راز دلش را به چه کسی بگوید پس کسی می تواند این مرحله را درک کند که دارای قلبی قوی و نفسی مطمئن باشد. در این مرحله نباید رازش را به کسی بگوید و از طرفی باید مواظب باشد دچار وهمیات نشده و منحرف نشود زیرا قدرت و هم انسان قوی است و نمی خواهد بگذارد عقل و روح بر وجود انسان حکومت کند. می خواهد به هر وسیله ای که شده انسان را منحرف گرداند پس گاهی او را به وادی طبیعیون و گاهی به وادی صوفیه می کشاند گرچه در این مرحله قلب و روح انسان قدرت زیادی دارد ولی شیطان دشمن قسم خورده انسان است و در همه مراحل سعی خود را در انحراف انسان از جاده مستقیم می کند ولی کسی که هنوز از مرحله حیوانیت جدا نشده و معنای انسانیت را نمی داند شیطان اصلاً کاری به او ندارد زیرا این فرد خودش قدم منحرف بر داشته و هر چه بگذرد انحرافش بیشتر نیز می شود.

خلاصه اینکه در این مرحله چهارم دو حالت مشاهده می شود ۱- اضطراب و دهشت ۲- شوق و اشتیاق.

اضطراب زمانی رخ می دهد که انسان وارد آن حالت نورانی شده و چیزهایی را ببیند که تا آن موقع ندیده بود و نمی داند آیا آنچه را که درک کرده الهی است یا شیطانی ولی شوق و اشتیاق بافقدان حالت نورانی پدید می آید. و سالک اشک ریزان و بی خور و خواب می شود تا زمانی که دو باره آن حالت به او دست می دهد.

مرحله پنجم : عشق و محبت

يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (۵۹ مانده) خداوند متعال در این آیه شریفه محبت خودش را نسبت به بندگان مقدم بر محبت بندگان نسبت به خودش بیان فرموده است. گرچه این عشق بسیار سوزان است ولی در عین حال لذت بخش و فرح آور است. و محتاج دلی قوی و عزمی راسخ می باشد.

قبلاً گفته شد که قوه محبت و عشق وسیله پیوند و ارتباط اجزاء جهان به یکدیگر است و در هر موجودی به گونه ای می باشد از جمله در انسان که به صورت آتشی می شود و در همه وجودش نفوذ می کند و او را به طرف مبدأ سوق می دهد زیرا هر فرعی طالب اصل خود است. عشق و محبت یک موهبت ربانی و قوه ملکوتی و نور الهی و جاذبه رحمانی است و این محبت در قلبی وارد می شود که خالی از هر آلاچی باشد این عشق هر چه را این بنده دارد می سوزاند و همه را حتی عقل نفوذ خود را از دست می دهد و عشق حاکم مملکت وجود بنده می شود.

زمانی به بنده ای عاشق گفته می شود که جمال خداوند و یا نام او اکثر اوقات او را فرا گیرد و هر گاه یادش نباشد خود را در تاریکی ببیند . در این زمان است که عشق بر عقل غالب می شود و هر چه دارد از دست می دهد و دیوانه وار سیر می کند و این را عشق ناب الهی نامند زیرا بنده خالی از هر گونه هوی و هوس و آایشهای دنیایی می شود و هر چه هست را از خدا می بیند و منیتش را قربانی می کند و همه خدایی می شود و همه چیز را یکسان می بیند و به چشم مهربانی به همه مخلوقات می نگرد زیرا همه را مخلوق خدا می داند و چون عاشق خداست پس به همه مخلوقاتش نیز عشق می ورزد .

روایتهایی در مورد محبت الهی

۱- خداوند در خطابی که به حضرت موسی (ع) می کند می فرماید : ای موسی دروغ می گوید بنده ای که مرا دوست دارد ولی زمانی که شب می شود می خوابد آیا هر دوستی خلوت با دوست خود را دوست ندارد ؟ تا آخر روایت ...

۲- در روایت است که روزی حضرت عیسی (ع) به سه نفر رسید که بدنی لاغر و رویی زرد داشتند علت را جویا شد گفتند از ترس جهنم . سپس به سه نفر دیگر رسید که از آنها زردتر و لاغر تر بودند علت را پرسیدند گفتند از شوق بهشت الهی است و سپس به سه تن دیگر رسید که از آنها لاغر تر و زرد تر و نورانی تر بودند علت را جویا شد آنها گفتند علتش محبت و عشق الهی است سپس آن حضرت فرمود شما باید مقربان خداوند .

۳- در علل الشرایع آمده است که حضرت شعیب (ع) آنقدر در محبت خداوند گریست که سه بار چشمهایش کور شد در مرتبه چهارم خداوند فرمود ای شعیب تاکی و برای چه اینقدر گریه می کنی ؟ اگر از ترس جهنم است تورا ایمن گردانیدم و اگر از شوق بهشت است به تو عطا نمودم شعیب عرض کرد خدایا خودت می دانی که برای هیچ کدام نیست و گریه من به خاطر محبتی است که به تو دارم و نمی توانم در فراق صبر کنم خداوند فرمود حال که اینگونه است کلیم خودم موسی را به خدمت تو می فرستم. (تا قدری موجب تسلی تو شود).

۴- حضرت علی (ع) در دعای کمال می فرماید : خدایا اگر صبر کنم بر عذابت چگونه صبر کنم بر فراق .

۵- یا امام حسین (ع) در دعای عرفه می فرماید : خدایا تو کسی هستی که قلبهای اولیاء خود را از اغیار خالی نمودی تا آنکه دوست ندارد غیر تورا و پناه نمی برند بر غیر تو .

حضرت علی (ع) می فرماید : کاش می دانستم آیا در عالم وجود چیزی بزرگتر و شریفتر و زیباتر از خالق عالم متصور است ؟

- پس معلوم می شود لذت معرفت به خدا قوی تر و لذیذتر از همه لذات است .

- باید دانست که راه کسب محبت خداو تقویت آن ، تحصیل معرفت و تقویت آن است . و معرفت زمانی حاصل می شود که قلب از آرایش و تعلق به دنیا پاک و از هر چه غیر خداوند است اعراض کند و سپس مشغول ذکر گردد .

- و اما محبت حق به بنده نتیجه اش این است که پرده حجاب بین او و بنده اش از بین می رود و بنده با قلبش خدارا میبیند و به قرب الهی نائل می شود و چشم و گوش و دست و زبانش خدایی می شود و همه را به حق استعمال می کند و خداوند می شود چشم و گوش و قلب و زبان و دست او .

در روایتی قدسی آمده است که خداوند می فرماید: بنده ام به سبب نافله ها و مستحبات تقرب می جوید به من .

و انجام مستحبات در نتیجه کنار رفتن پرده حجاب بین خدا و بنده اش است و نتیجه آن نیز محبت و تقرب بنده به خدا پس می شود: محبت خدا به بنده = کنار رفتن حجاب بین خدا و بنده = محبت بنده به خدا

ارزش هر کسی بسته به درجه محبتی که به خداوند دارد . دایره محبت آن چنان وسیع است که اگر محبت نبود هیچ کاری انجام نمی شد ، هیچ طفلی به دنیا نمی آمد و هیچ گیاهی روئیده نمی شد ، محبت ما را به انجام کارهای سخت و امیدارد .

مرحله ششم : سکر و حیرت

وقتی عشق حاکم مملکت وجود گردید انسان مبهوت و سرگشته شده و می بیند و نمی بیند می داند و نمی داند ، و آنچه داشته از کف می دهد . خودش را فراموش می کند و شب و روز در اشتیاق می سوزد و خواب و خوراک از او گرفته شده است .

در منطق الطیر عطار چنین نوشته است که دختر پادشاهی عاشق غلامی می شود ولی چون در شان خود نمی دید که به او عرض نیاز کند با ترفندی غلام را مدهوش کرده و به قصر آوردند و همه اسباب تنعم و عیش را برایش فراهم کردند و کام دل تا صبح از آن غلام گرفت و چون صبح شد غلام را به خانه اش بردند و وقتی که غلام از خواب برخاست اظهار پریشانی و دگرگونی نمود از او پرسیدند چه شده گفت نمی دانم در خواب دیدم یا بیداری به هر حال دختران زیبا و خوراکیها و نوشیدنی های بسیار لذیذ و قصری و... به گونه ای است که نمی توانم آن را شرح دهم و نمیدانم اینها کجا و کی اتفاق افتاده است و آیا باز اتفاق می افتد یا نه هیچ یک را نمی توانم بفهمم و شرح دهم .

- خلاصه اینکه مرحله حیرت سخت ترین مراحل سالک الی الله است .

انواع حیرت : ۱- حیرت عوام در جهت اختلاف مذاهب و چگونگی تقدیرات است . ۲- حیرت خواص اینگونه است که گاهی وجود وحدانی خداوند در نظر شان جلوه می کند ولی گاهی ظواهر را می بینند و گاهی به نور قلبی موجودات را مظاهر خداوند می دانند و بین این احوال متحیرند . وقتی التفات می یابد آن حالت نورانی را از دست می دهد و نمی داند که آن حالت از کجا آمده و به کجا رفت و چرا آمد و چرا رفت جایش را نمی داند تا به سراغش رود تا بفرق نیز ندارد درد دل خود را نیز نمی تواند به کسی بگوید زیرا اگر حالش را اظهار کند مردم می گویند دیوانه شده و مسخره اش می کنند و اگر به کسی نگوید آتش به جانش می افتد و نزدیک است که شیرازه وجودش را متلاشی می کند و تا اینکه رحمت حق باز شامل حالش شود دستش را بگیرد و به ساحل مر حله هفتم یعنی فناء و بقاء برساند .

مرحله هفتم : فناء و بقاء

فناء في الله يعني اینکه انسان برسد به جايي که حدود موجودات در نظرش نياید به عبارت ديگر ظاهر اشياء را نبيند بلکه چهره ملکوتي آنها را ببيند يعني با چشم قلب باطن و حقيقت آنها را ببيند . هر موجودي داراي دو بعد است يکي وجود باطني که همه موجودات در آن با يکديگر مشترك هستند و براي درک آن بايد چشم قلب را به کار گيري و ماهيت که بعد فاني و حدي موجودات است را باچشم سر مي توان ديد و قتي چشم قلب انسان باز شده موجودات رادرمحضر خداوند و فاني در اومي بيند و فقط خدا را مي بيند .

XXXX- لازم به ذکر است که فناء في الله به معنای شناخت کنه خداوند و یا هیچ بودن اشياء خدا را مي بينيم . يعني هر چيزي را که تا بحال ظاهر ش را باچشم سر مي دیديم حالا باطنش و حقيقتشان را با چشم قلب مي بينيم و از علم اليقين به عين اليقين ميرسيم .

خلاصه اینکه آنچه ما در ظاهر حس مي کنيم مخالف واقع است و اگر ما بخوايم فقط ظواهر را درک کنيم در تاريخي جهل باقي مي مانيم .

چند نتیجه از مطالب بالا مي گيريم :

۱- شناخت کنه خداوند ممکن نیست زیرا او محیط بر همه و نامتناهي است و هیچ گاه موجودات ممکن متناهي نمی توانند بر وجود نامتناهي خداوند احاطه یافته و کنه او را بشناسد .

۲- خداوند را تا حدي آنها توسط آثارش که مخلوقاتش هستند کسی که قلبش را از آلودگي ها پاک کرده و نور الهي در آن تابیده شده مي تواند بشناسد . شناخت خداوند بدون دلالت ممکنات محال است . در نهايت بايد گفت هر گاه شخص سالك صفات بشریتش فاني شد و خودش را ندید آنگاه باقي بحق مي شود يعني فقط وحدت حقاني را مي بيند و به مقام فناء في الله و بقاء بالله دست مي يابد و از آن نیز مي گذرد و به مرحله هشتم که آخرين مرحله سلوک است يعني توحيد مي رسد .

مرحله هشتم : توحيد

تعريف توحيد : توحيد يعني يگانه نمودن خداوند . يعني رسيدن انسان به مرحله عين اليقين و اینکه وحدت حق را مشاهده مي کند . و باقلب نوراني اش بين وحدت حقيقي و اعتباري مي تواند فرق بگذارد و اینکه وحدت خداوند غير از وحدت ممکنات است رادر مي يابد .

علامه مجلسي در توحيد صدوق نقل مي کند : در جنگ جمل حضرت علي (ع) مشغول صف آرايي بودند يك اعرابي آمد و با اشاره پرسيد آیا خدايکي است . حضرت فرمودند قول در وحدت خداوند به چهار صورت است که دو قسم آن در مورد خداوند درست نیست و دو وجه ديگرش درست است . اما **دو وجهي که درست نیست ۱-** اینکه بگويم خداوند يکي است در مقابل دو يا سه تا يعني وحدت عددي و اين کلام درست نیست زیرا چيزي که دو تا ندارد در زمره اعداد در نمی آيد به همين دليل است که

سخن قائلین به تثلیث را قبول نداریم . ۲- اینکه خداوند را جنسی از موجودات قرار دهیم مانند انسان که نوعی از حیوانات است . و این می شود وحدت جنسی و این در مورد خداوند درست نیست زیرا باعث تشبیه می شود در حالیکه خداوند شبیه هیچ کدام از مخلوقاتش نیست . **دو وجهی که درست است** ۱- بگوئیم خداوند یکیست (لیس کمثله شيء) ومانندی ندارد که این کلام در مورد خداوند صادق است . ۲- در معنا خداوند یکی است و قابل تجزیه و دارایی اجزاء نیست و بیسط می باشد .

معانی وحدت : ۱- وحدت عددي يك در مقابل دو و سه و این نوع از وحدت فقط در ذهن است و وجود خارجی ندارد .

۲- **وحدت جنسی** مانند اینکه بگوئیم جنس انسان و حیوان یکی است و در حیوانیت وحدت دارند .

۳- **وحدت نوعی** مثل اینکه همه افراد بشر از سیاه و سفید ، انسان نام دارند و همین يك نام انسان بر همه آنها صادق است .

۴- **وحدت کمی** مثل چندشی که همگی در اندازه یکی باشند .

۵- **وحدت کیفی** .

۶- **وحدت وصفی** مثل اینکه همه افراد يك نوع در صفتی یکی باشند مثلاً همه زرد آلوه زرد هستند که تا اینجا همه این وحدتها ذهنی و اعتباری بودند نه خارجی .

۷- **وحدت شخصی** اینکه هر کسی و هر چیزی یکی است و دوتا نیست مثلاً این سینا يك نفر است .

۸- **وحدت حقیقی** هیچ کدام از انواع وحدت نیست و از تصور مخلوقات خارج است و فقط کسی می تواند این وحدت را بشناسد که راسخ در علم باشد و راه شناخت این نوع وحدت فقط وجدان است نه برهان و استدلال و فقط کسی قادر به درک آن است که قلبش از رذایل پاک و پراز انوار الهی شده باشد و موحد واقعی باشد و ایمان زمانی کامل می شود که وحدت حقیقی را بشناسیم و از بقیه وحدتها بتوانیم آن را تشخیص می دهیم . پس وحدت الهی دو معنا دارد ۱- هیچ شریکی ندارد و یگانه است در همه کمالات . ۲- بسیط است نه اجزاء ذهنی دارد و نه خارجی . و چون وجود خداوند بیسط است پس مطلق است و احاطه به همه موجودات دیگر دارد و بقیه موجودات پایین تر از او هستند از حیث وجود . بنابراین به گفته حضرت علی (ع) پی می بریم که فرمودند : خداوند داخل همه چیز ها هست ولی با آنها ممزوج نمیشود و خارج از هر چیز است ولی جدا و بی ربط با آنها نیست .

کسی که به این مقام رسیده باز نباید خودش را از شر شیطان در امان بداند و باید مواظب خود باشد . تا از خود بیگانه نگرددی آشنای حق نشوی و تا هر چه داری از دست ندهی به حریم قدس پی نبری و تا تلخی فراق نچشی به لذت و شیرینی وصال نرسی و تا آتش غضب خود را فرو ننشانی به رحمت الهی نپیوندی و تا ترك لذات خیالی نکنی به حیات ابدی و لذت همیشگی روحانی نائل نشوی و تا محبت غیر خدا را از دلت بیرون نکنی محبوب خداوند نشوی . و اگر بندگی خدا کنی همه ممکنات خدمت و بندگی تو کنند . و اگر دائم الحضور شوی کار خدایی کنی .

برای روندگان به سوی حق تعالی چهار سفر متصور است

۱- سفر از خلق به حق یعنی رو گردانی از موجودات به سوی حقیقت واحد و این سفر دارای منازل بسیاری است که این ۸ منزلی که تا حال به آنها اشاره شد از مهمترین منازل همین سفر است که در آخر وحدت حق را در کثرت موجودات با علم حضوری و مشاهده قلبی در می یابد . ووقتی سالک به اینجا رسید سفر اولش تمام می شود .

۲- سفر از حق به خلق یعنی سیر در اوصاف و اسماء حق و شناخت صفات جلال و جمال خداوند و در این مرحله منیت از بین رفته و حقیقت مطلق جلوه گر میشود و هر يك از موجودات را مظهر ذت خداوند می بینند . در اینجا به مقام عبودیت می رسد و سیر اختیاری او به پایان می رسد و از این پس در حال بیخودی می افتد و سفر سوم شروع میشود.

۳- سفر از حق به حق در این مرحله بنده به حق می شنود و به حق سخن می گوید و به حق می بیند . و آنی از خداوند غافل نمی شود و آثار الهی در او نمایان می شود و عارف به خداوند جسمش با خلق است ولی قلبش با حق میباشد .

فرق سفر دوم و سوم : این است که در سفر دوم پس از دیدن آثار ربوبی در مظاهر دنیوی و رسیدن به عین الیقین از حق به سوی صفات حق سفر می کند تا اینکه به عرفان و مشاهده قلبی صفات الهی می رسد . ولی در سفر سوم پس از شناخت صفات جلال و جمال از حق در حق سفر می کند و به جایی می رسد که کار خدایی انجام می دهد .

۴- **سفر چهارم سفر از حق و به حق الی الخلق** است یعنی بر عکس سفر اول که از خلق به سوی حق بود .

در سفر چهارم به مقام خلفه‌اللهی منصوب می شود و امام خلق می شود .

وجود انسان دارای سه مرحله است ۱- مرحله حیوانی ۲- مرحله انسانی ۳- مرحله ملکوتی

در مرحله اول و سوم انسان هیچ توجهی به خودش ندارد زیرا در مرحله حیوانی که مرحله اول است همه توجهش به موجودات و محسوسات است . در مرتبه سوم نیز که مرحله ملکوت است چنان غرق عظمت الهی است و وحدت در چشمش جلوه گر شده که به هیچ وجه توجهی به خودش ندارد . مرحله اول را عالم تفرقه و کثرت گویند و مرحله سوم را عالم جمع و وحدت خوانند . ولی در مرحله دوم انسان خودش را می بیند ولی منیت نمی گذارد به عالم وحدت نظر کند . در نهایت باید گفت برای پیمودن این راه و رسیدن به کمال باید پیرو ائمه و شریعت باشیم و احکام الهی را اگر همانطور که بیان شده انجام دهیم به سعادت دنیا و آخرت می رسیم .

طریق صوفیه باطل است زیرا آنها عمل به ریاضتها و اذکاری می کنند که از طریق شرع و ائمه اطهار به ما نرسیده است . اینها باطل را به صورت حق جلوه می دهند و به آن عمل می کنند و این در حالیست که منشاء نور علم و دانش ، تقوی است . و خود خدا می فرماید **واتقوا الله و یعلمکم الله** پس علمی که از طریق تقوی پدید می آید سراسر نور است . و باری علمی که غیر از این باشد از راهی غیر تقوی حاصل می شود و علم ناست و علم واقعی نیست .

حاصل تقوي : ۱- نور علم . ۲- قبولي اطاعات و اعمال **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** . ۳- بهترین وسیله جمع آوری توشه آخرت **وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى** .

تعریف تقوي حالت و ملکه ای که عبارت است از قطع شدن از خلق و توجه تام به حضرت حق و چون تقوي همیشه با الله و بدون هیچ قرینه ای می آید پس بنابر معنای اصلی این کلمه باید معنا شود یعنی نگه داشتن خدا و این یعنی بنده همه اوقات متذکر خداوند باشد و آنهم نه فقط زبانی بلکه با قلب و تمام وجودش متوجه خداوند باشد .

کسی که این حالت به او دست می دهد دیگر هیچ گناه گناهی انجام نمی دهد و دائم العبادت می شود و از این حالت لذت می برد بدون توجه به بهشت الهی زیرا با بصیرتی که دارد زشتی گناهان و مخالفت با احکام الهی را درک می کند . و از آنها اعراض می کند لازم به ذکر است که راه رسیدن به تقوي ۱- گناه نکردن ۲- انجام واجبات و مستحبات ۳- دوری از هر چه نفس اماره به آن تمایل دارد .

اصل تقوي توجه به حق و انس و محبت و معرفت نسبت به اوست . پس عبادتی که در آن توبه و محبت به خداوند نباشد سودی ندارد .

قانون ریاضت ۱- ترك سخن گفتن مگر در زمان نیاز و یا فقط زمان ذکر خداوند . ۲- ترك مشتیهات نفس و چیزی که نفس از آن لذت می برد مانند خوردن و آشامیدن و ازدواج . ۳- گوشه نشینی و رفت و آمد ن کردن با کسی مگر با اولیاء خدا ۴- نخوابیدن مگر به اندازه نیاز . ۵- مداومت بر ذکر با خارج کردن غیر خداوند از قلب که اگر این کار تا ۴۰ روز ادامه یابد انواع حکمت و محبت الهی بر قلب انسان ساطع می شود و به مقام فناء فی الله و بقاء بالله می رسد .

چله نشینی را بزرگان زیادی از جمله ابن سینا درنمط هفتم در کتاب اشاراتش بیان و تصدیق می کند . پس چه ضرر دارد که چهل روز وقت خود را صرف عبادتی جدی کنی و این در حالیست که موظفیم در تمام احوال عمرمان مشغول عبادت باشیم آنهم نه به امید رسیدن به بهشت بلکه فقط برای عبادت خداوند و در این صورت است که چشمه های حکمت به زبان و قلب انسان جاری میشود. دو چیز در به نتیجه رسیدن عبادت دخالت عمده ای دارد ۱- روزی حلال ۲- ذکر دائم خداوند .

در روایتی از امام صادق (ع) به نقل از جد بزرگوارشان رسول اکرم (ص) آمده است : برای خداوند ۹۹ اسم وجود دارد کسیکه احصاء نماید آنها را داخل بهشت می شود .

در اینجا سه مطلب را باید توضیح دهیم

۱- احصاء در این روایت به چه معناست ؟ احصاء در لغت به معنای شمردن است ولی در اینجا فقط به معنای شمردن اسماء الهی و یا حتی دانستن معنای آن نیست بلکه باید از هر يك از اسماء خداوند پی به مسمی آن ببریم . گرچه انتقال از اسم به مسمی در صورتی است که مسمی را بشناسیم و بتوانیم آن را تصور کنیم ولی تصور ذات خداوندی که ممکن نیست .

جواب : ادراک کنه خداوند محال است زیرا او بر همه چیز احاطه دارد و هیچ چیزی نمی تواند به آن احاطه یابد ولی قبلاً گفتیم که بنده موحد در هر چه بنگرد خدا را می بیند و به مرحله ای می رسد که

شناختی اجمالی در مورد صفات خداوند به دست می آورد و صفات خداهم عین ذات خداوند هستند و همین کافی است برای حضور قلب زمان ذکر هر کدام از نامها و صفات خداوند. و اینکه بدانند که خداوند هر يك از این کمالات و صفات را در حد اعلی آن داراست.

۲- چطور احصاء اسماء حسنی الهی باعث دخول انسان در بهشت می شود؟ بهشت جایگاه متقین و موحدین است و هر کسی را در آنجا راه نمی دهند و برای دخول بهشت باید معرفت به حق داشت و اینکه معنای صفات خداوند را بفهمیم و بتوانیم بین صفات ممکنات و واجب تمیز قائل شویم یعنی بین مثلاً علم انسان و علم خداوند در نهایت بفهمیم که همه صفات خدا عین ذات او و همه صفاتش عین هم هستند یعنی علم خداوند هم عین ذات مقدس خدا و هم عین قدرت اوست همین باعث انجام اعمال صالح و دخول به بهشت می شود و چون درجات این معرفت متفاوت است و هر کسی به اندازه ای نسبت به خداوند معرفت پیدا می کند و در نتیجه به درجه ای عمل صالح انجام می دهد و هر کدام در درجه ای از بهشت قرار می گیرند پس هر درجه بهشت مخصوص درجه ای از معرفت ما نسبت به خداوند است بنابراین عمل بدون معرفت در بازار قیامت خریداری ندارد و ارزشش کم است.

۳- چگونه می توان متصف به صفات الهی و متخلق به اخلاق الهی شد.

البته ممکن نیست مخلوقات متصف به صفات خدایی شوند زیرا لیس کمثله شیء و از طرف دیگر صفات خداوند عین ذات اوست پس تعدی در صفات خداوند وجود ندارد بنابراین فقط با اتصاف به صفات الهی یعنی خالی کردن وجود از رذایل اخلاقی و اتصاف و کسب فضایل اخلاقی در این صورت است که انسان آینه صفات الهی میشود و کار خدایی می کند. پس باید گفت اتصاف به صفات الهی غیر ممکن است ولی نشلن دادن صفات الهی ممکن است. البته عده ای از کوتاه بینان با دیدن این افراد نسبت الوهیت به آنان می دهند مانند پیروان مسیح (ع) که وقتی دیدند نابینا را بینا می کند به اذن خداوند او را پسر خدا میدانستند و یا وقتی عده ای دیدند حضرت علی (ع) کار خدایی انجام می دهد او را خدا نامیدند و این در حالیست آن بزرگواران فقط آینه و مظهر صفات الهی بودند نه متصف به صفات الهی و یا خدا. در اینجا معنای کلام امام صادق (ع) معلوم می شود که می فرماید: به خدا قسم مائیم آن اسماء حسنی که خدا متعال فرمود و قبول نمی کند عملی از بندگان خود را مگر به سبب معرفت ما. زیرا این بزرگواران به نحوه مظهر صفات الهی هستند و با قول و عملشان بندگان خدا را به راه راست هدایت می کنند پس معرفت و پیروی از آن بزرگواران واجب است.

معنای اسماء حسنی

۱- الله اختلاف نظر در مورد این کلمه بسیار است که آیا کلمه ای سریانی است یا عربی، مشتق یا جامد و اگر مشتق است مبدأ اشتقاقش چیست؟ اما آنچه که بین علماء مشهور است این است که الله اسم جنس برای هر معبودی بوده است ولی بعداً به دلیل کثرت استعمال در مورد خدای یگانه اختصاص یافته است.

غزالی می گوید لفظ الله مخصوص معبودی است که جامع همه صفات کمال است و دیگری گفته نام خالق و مدبر جهان است و عده ای دیگر معتقدند نام ذاتی است که دارای همه صفات کمال و جمال باشد و معبود و منزله از شریک و مانند است.

- در نهایت باید گفت الله ۱- مأخوذ از آله به معنای تحیر و دهشت است زیرا عقلاء در ذات خداوند متحیر هستند. ۲- و یا مأخوذ از آله به معنای معبود به حق است. ۳- عده ای گفته اند مأخوذ از اله به معنای سکون است زیرا بایاد خداوند قلبها مطمئن و آرام می شود. عده ای گفته اند الله جامع ۹۹ اسم الهی است و معنای همه آنها را دارد.

در مصباح کفعمی ۱۰ امتیاز برای اسم جلاله الله نسبت به بقیه اسماء خداوند ذکر شده است که عبارتند از: ۱- مشهورترین نام خداوند است. ۲- محل الله نسبت به بقیه نامهای خداوند در قرآن بالاترین و اولین است. ۳- در دعا نیز بالاترین نام الله است. ۴- قبل از همه آن نامهاست مانند بسم الله الرحمن الرحیم. ۵- کلمه اخلاص (لا اله الا الله) به آن اختصاص دارد. ۶- شهادت با آن تحقق پذیرد. ۷- علم (اسم خاص) خداوند است و جایز نیست بر موجود دیگری غیر از خداوند این اسم اطلاق گردد بر عکس بقیه اسماء. ۸- این اسم شریف دلالت دارد بر همه صفات خداوند ولی بقیه اسماء هر کدام دال بر فقط یکی از صفات خداوند هستند. ۹- الله اسم است ولی بقیه اسماء خداوند صفت هستند و میشود بر غیر خداوند نیز اطلاق شوند مثلاً بگوییم زید عالم است.

۱۰- همه اسماء خداوند به اسم الله نام برده می شوند مثلاً می گوییم صبور یکی از نامهای الله است ولی نمی گوییم الله یکی از نامهای صبور است. برخی گفته اند کلمه الله اسم اعظم خداوند است.

۳ و ۲- الواحد - الاحد هر دو بر وحدانیت خداوند دلالت دارند ولی فرقهایی نیز دارند که عبارتند از: ۱- احد به معنای نفی ترکیب از خداوند است ولی واحد به معنای نفی شریک و نظیر از خداوند است. شاید به همین دلیل در سوره توحید گفته شده احد نه واحد زیرا واحد مبداء اعداد است و پس از آن دو نیز میشود تصور شود ولی پس از احد دوئیت در کار نیست. و اصلاً تصور شریک برای خداوند محال است ولی اگر این محال بودن را انسان با دلایل عقلی و نقلی بپذیرد معلوم است که هنوز معرفتش کامل نشده است زیرا انسان شریک نداشتن خداوند را باید با قلبش درک می کند و می فهمد.

- کسی که در خلوت پس از ریاضت هزار بار الاحد بگوید ملائکه را در اطراف خود مشاهده می کند.

الواحد ۱۹ بار برای الفت گرفتن نزدیکان به یکدیگر خواندنش مفید است.

۴- الصمد چند معنا برایش نقل کرده اند ۱- سید مطاع و بزرگ ۲- پناه دهنده از بلیات و آفات ۳- ذاتی که منزله است از صفات ممکنات و مخلوقات مانند جسمیت و نیاز به مکان و زمان ۵- موجودی که توخالی نیست یعنی بسیط است و مرکب نیست. ۵- قائم به نفس و بی نیاز از غیر. ۶- بالاتر از همه و برتر از تغیر و تبدیل و فساد و فنا ۷- بدون شریک و کسی که خسته نمی شود از حفظ جهان ۸- امام صادق (ع) به نقل از امام باقر (ع) فرمودند: الصمد ۵ حرف دارد که هر کدام دال بر یک معنا برایش هست. الف- دال بر امنیت و حقیقت خداوند است. لام- دال بر الهیت او. ص- دال بر صداقت او در وعد و وعیدش. ح- دال بر ملکیت و پادشاهی اوست. ی- دلیل بر دوام پادشاهی خداوند است.

۵ و ۶- الاول والآخر

الاول کسی که ازلی است و قبل از او چیزی نیست.

الآخر کسی که برای وجودش انتهای متصور نیست و همیشه باقی می ماند پس اول و آخر به معنای اولین و آخرین موجود نیست.

۷- **السمیع** یعنی خداوند ذاتاً شنونده همه سخنها ست چه سري و چه اشكار و چه اهسته و چه بلند و چه آنچه در قلب و مغز انسان خطور می کند و او عالم به همه سخنان از ازل تا ابد است و همینطور اجابت کننده و برآورنده حاجات است .

۸- **البصیر** یعنی خداوند ذاتاً همه دیدنیها چه ظاهر و چه باطني را درك می کند و خداوند در دیدن و شنیدن نیازمند چشم و گوش نیست این ما هستیم که به دلیل نقصی که داریم نیازمند این اعضاء هستیم ولی چون اصل دیدن و شنیدن کمال است و خداوند نیز صاحب همه کمالات است نیازی به وسیله ای برای درك مسموعات و دیدنیها ندارد .

۹- **القدیر** به معنای توانایی بر ایجاد یا معدوم کردن چیزی . و ممکنات نیز با قدرت تامه الهی موجود یا معدوم می شوند و فاعل حقیقی خداوند است و به قول ابن سینا قدیر فاعل مختاری است و قدیر دال بر مبالغه در قدرت است و هیچ موجودی این قدرت تام را ندارد پس قدیر فقط بر خداوند اطلاق می گردد

۱۰ **القاهر** یعنی غالب بر هر چیزی از جمله بندگان و هر که را بخواهد حیات می دهد و هر که را بخواهد می میراند و جهان مقهور اوست .

۱۱-۱۲- **العلی** - **الاعلی** ریشه هر دو اسم علو است . **علی** یعنی خداوند برتر از آن است که بشود او را تصور کرد و منزّه از صفات است . **اعلی** فوق عالی است و صفاتش فوق صفات مخلوق است .

۱۳- **الباقی** یعنی موجودی که قدیم است و حادث نیست و زمان در موردش معنا ندارد و زوال پذیر نیست . و بقاء او به ذات است ولی بقاء بقیه موجودات وابسته به مشیت اوست .

۱۴- **البدیع** یعنی پدید آورنده چیزی ابتداء بدون اینکه سابقه زمانی داشته باشد و بدون ماده .

انواع مخلوقات ۱- مسبوق به عدم زمانی نباشد و محتاج ماده و زمان نباشد مانند عقل و نفس و بقیه مجردات که به آنها **مبدع** گویند .

۲- مسبوق به عدم زمانی باشد ولی نیازمند ماده و مدت باشد مانند همه صنایع و اختراعات به اینها **مصنوع** گویند .

۳- مسبوق به ماده باشد مانند افلاك و سیارات و بقیه امور آسمانی به اینها **مکون** گویند .

۴- مسبوق به ماده و مدت و عدم زمانی باشد مانند همه موجودات زمینی مانند جمادات و حیوانات و نباتات به اینها حادث میگویند .

ولی به هر حال معنا حق علی الاخلاق خداوند است و خالق و پدیدآورنده همه مخلوقات فقط اوست . (توحید افعالی)

۱۴- **الباری** به معنی خالق همه مخلوقات و به قولی چون به معنی خاک است یعنی مخلوقات را از خاک خلق کرده است .

۱۵- اکرم ارجمند وگرامی به معنای کریم آمده است .

۱۶- **الظاهر** ۱- اگر مأخوذ از ظهور ضد خفاء باشد یعنی بوسیله آنها قدرتشان که مخلوقاتش هستند ظهور دارد و هر کسی از مخلوقاتش مظهري از وجود خالق یگانه هستند . اگر مأخوذ از ظهر به معنای پشت و پناهست به معنای غالب و قاهر بر هر چیزی است .

۱۷- **الباطن** یعنی برتر از آن است که عقول بشر بتواند کنهش را درک کند و عده ای گفته اند چون آگاه به حقیقت هر موجودی است به آن باطن می گویند . و یا اینکه داخل همه چیز هست بدون اینکه با آنها ممزوج شود .

۱۸- **الحي** خداوند ذاتاً و همیشه زنده است و همه مدرکات در حیطة ادراک او هستند و هیچ چیزی از دایره تسلطش خارج نیست . و مداومت نمودن بر این اسم مخصوصاً پس از هر نماز ۱۸ مرتبه باعث طول عمر و رفع مرگ ناگهانی و توسعه معاش می شود و برای چشم درد ۱۹ بار خوانده آن نافع است

۲۰- **الحکیم** ۱- اگر به معنای عالم بگیریم از صفات ذاتیه است . ۲- و اگر به معنای محکم در عمل و عملی پر از مصلحت و خالی از مفسده باشد از صفات افعال میشود زیرا افعالش از روی تدبیر است

۲۱- **العظیم** برای مبالغه در علم می آید و دال بر علم همه جانبه خداوند قبل و پس از خلقت مخلوقاتش به آنهاست و اینکه علم خداوند تغییر ناپذیر است و همینطور علم خداوند به مخلوقاتش علم حضوری است و بدون واسطه زیرا علم خداوند از صفات ذاتیه اوست .

۲۲- **الحلیم** خداوند صاحب حلم است زیرا هر چیزی را در زمان خود انجام می دهد و در هیچ کاری حتی عذاب ستمکاران و کافران عجله نمی کند.

- نوشتن و شستن این اسم با آب و دادن آن آب به زراعت موجب نمو است و برای فر نشاندن غضب و آگاهی بر اسرار غیب و حفظ از بلاها روزی ۱۰۰ بار این کلمه را بخوانید .

۲۳- **الحفیظ** این کلمه نیز دال بر مبالغه است زیرا خداوند حافظ همه چیز در آسمان و زمین است و اگر غیر از این بود هیچ دانه ای به گیاه تبدیل نمی شد و فعالیتی در جهان انجام نمی شد زیرا جهان پر از اضداد قوی و ضعیف است و لی خداوند برای هر موجودی وسیله ای برای دفاع قرار داده است و موجودات نه تنها در اصل وجود بلکه در ادامه حیات نیز نیازمند به خداوند می باشند و لوح محفوظ یکی از شئون این اسم مبارک است . - هر که ۹۹۸ بار این اسم را تکرار کند از هر بلائی و خوفی در امان است و دعایش زود مستجاب میشود . و این اسم مبارک برای محافظت مال از غرق و سوختن و سرقت فایده زیادی دارد .

۲۴- **الحق** یعنی ثابت و دائم با لذات و خداوند حق مطلق است زیرا در مقابلش همه چیز عدم مطلق هست و خداوند را به سه اعتبار حق گویند . ۱- زیرا سزاوار هر صفت نیکی هست . ۲- وجودش متحقق و ثابت است . ۳- وجود دهنده و ثابت کننده مخلوقات است

۲۵- **الحسب** ۱- کفایت کننده = حسبك الله ۲- محاسبه کننده = كفي بنفسك اليوم عليك حسيباً) کسی که ۷ هفته هر روز هفتاد مرتبه حسبی الله الحسب بگوید از روز ۵شنبه شروع کند کفایت امور مهمش شود . ۳- محصی و عالم یعنی هیچ چیز بر او مخفی نیست .

۲۶- الحمید یعنی محمود و مستحق ستایش و شایسته است بنده در هر حالی ثنا گو و مدح کننده خداوند باشد

۲۷- الحفی ۱- عالم به همه امور و محیط به همه موجودات . ۲- لطیف و مهربان .

۲۸- الرب او مالک حقیقی همه چیز است گر چه در اصل به معنای تربیت کننده است پس خداوند مالک و تربیت کننده همه موجودات است و آنها را به کمال و قوت می رساند .

۲۹- الرحمن صاحب رحمت و اسعه یعنی شامل حال همه بندگان چه کافر و چه مومن و هر جنبنده ای می شود .

۳۰- الرحیم رحم کننده به مومنین و کان بالمومنین رحیماً . و هر دو کلمه رحمن و رحیم مشتق از رحمت به معنای نعمت هستند .

و رحمت الهی به معنای رقت قلب نیست بلکه به معنای صاحب نعمت غیر متناهی و فیاض مطلق است و هیچ قابلی از رحمتش محروم نمی شود .

- هر گاه پس از هر نماز واجب صدبار رحمن و رحیم را بگوید لطف الهی شامل حال او میشود . و کسی که روزی صدبار الرحیم بگوید بر مردم مهربان می شود و اگر به نیت کسی بخواند آن شخص نسبت به او مهربان می شود .

۳۱- الذاری ۱- به معنای خالق و لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ . ۲- عده ای معتقدند ریشه اش ذر بوده که به معنای موجودی کوچک است و چون خداوند بنی آدم را در عالم ذرّ به صورت موجود کوچکی خلق کرد به اولوالذاری گویند . ۳- عده ای معتقدند الذرّ به معنای پراکندگی است و چون انسانها را پس از خلق در روی زمین پراکنده کرد این نام رادار است .

۳۲- الرزق یعنی خداوند روزی دهنده به همه موجودات است و رزق به هر روزی خیری اطلاق می شود چه مادی و چه معنوی و هر کسی به قدر لیاقت خود از رزق الهی بهره مند میشود تا بتواند به کمال جسمی و روحی برسد و همینطور که اگر غذا به جسم نرسد می میرد اگر غذایی معنوی هم به روح نرسد می میرد .

۳۳- الرقیب یعنی صاحب اختیار چون رقیبه و وجود مخلوقات زیر فرمان خداوند است و از طرفی خداوند حافظ مخلوقاتش است و این لازمه خلاقیت اوست .

- مداومت بر این اسم ، غفلت را از دل می برد و اگر ۷ بار بر فرزندانش و مال خوانده شود از همه آفات دور می شوند و عدد مکتوبه اش ۳۱۲ بار است .

۳۴- الرایی یعنی خداوند ذاتاً بینا به همه چیز است . پس هر کاری از انسان سر بزند خداوند آن را می بیند پس انسان معتقد حتی در خفاء نیز گناهی انجام نمی دهد مگر اینکه غافل از حضور خداوند شود .

۳۵- السلام مصدري است که براي بيان مبالغه در سلامتي بيان مي شود پس خداوند سالم از هر عيب و نقصي است و عدم در او راه ندارد ويکي از نامهاي بهشت دارالسلام است زيرا هيچ شروبي در آن راه ندارد .

- براي شفای هر بيماري اي مجرب است و برسر هر بيماري ۱۰۰ بار خوانده شود شفايابد .براي کسب دوستي و سلامتي ۳۳۲ بار خوانده شود.

۳۶- المؤمن يعني مصدق و بنده رامومن خوانند زيرا تصديق کننده توحيد است و خداوند مومن است ۱- زيرا محقق مي کند هر آنچه را به بندگانش وعده داده است . ۲- و دليل ديگر مومن بودن خداوند اين است که آيات خود را براي بندگان ظاهر کرده تا آنها ايمان به او بياورند . ۳- و از طرف ديگر بندگان مؤمنش را از عذابش در امان نگه مي دارد .

۳۷- المهيمن ۱- به معنای شاهد زيرا هيچ عملي وقولي از بندگان بر خداوند مخفي نيست . ۲- ومعنای ديگرش امين است .

- وکسي که ۱۲۵ بار اين ذکر را بگويد قلبش صفايابد و براسرار و حقيقت مطالب اطلاع يابد .

۳۸- العزيز به معنای قوي است وکسي که هميشه غالب است و هيچ گاه مغلوب نمي شود و هر چه را اراده کند انجام دهد.

ابو حامد مي گويد به کسي مي توان گفت عزيز که ۱- کمياب باشد . ۲- نياز به او زياد باشد . ۳- رسيدن به او سخت باشد و همه اين سه شرط را فقط خداوند دارد و نه هيچ موجود ديگري .

کسي که هر روز ۹۴ بار پس از طلوع فجر بخواند علم کيميا وسيميا براو کشف شود . و هر که چهل روز روزه ۴۰ بار بخواند دولت عظيم يابد و محتاج کسي نشود .

۳۹- الجبار سه معنا برایش ذکر شده : ۱- قاهر = مسلط بر مخلوقات . ۲- عالي = يعني فوق مخلوقات . ۳- جبران کننده = يعني کمبود خلایق را جبران مي کند .

۴۰- المتكبر گرفته شده از کبرياء است و در مورد خداوند به معنای مبراء بودن خداوند از صفات مخلوقاتش است .

۴۱- السيد يعني پادشاه واجب الاطاعه و در روايتي از رسول اکرم (ص) نقل شده که فرمود من سيد بني آدم هستم و علي سيد عرب .

۴۲- السبوح سبوح و قدوس هر دو به يك معنا هستند يعني تقديس و تنزيه خداوند از هر صفتي که سزاوارش نيست .

۴۳- الشهيد يعني چيزي از او غايب نيست و خداوند عالم به همه چيز است و در همه جا حاضر است و شاهد و ناظر امور است .

۴۴- الصادق يعني خداوند راست گو است و به وعده خود عمل مي کند .

۴۵- الصانع یعنی خالق و مبدع و خداوند صانع همه مخلوقات است و همه مصنوعات اثری از وجود خداوند هستند .

۴۶- الطاهر یعنی پاک و منزه ، و خداوند منزه و پاک است از همه نقایص ممکنات و طهارت الهی از صفات ذاتی اوست .

۴۷- العدل ۱- به معنای استواء است و در مورد خداوند یعنی هر چیزی را سر جای خودش آفریده و نظم موجود در جهان نتیجه عدل الهی است . ۲- معنای دیگر عدل این است که خداوند به هیچ کسی ظلم نمی کند و حکمش به حق است .

۴۸- العفو عفو به معنای محو کردن و ترك انتقام است و بر انسانها نیز شایسته است که متصف به صفات الهی در حد خود شوند و هر قدر صفات الهی را در خود بیشتر تقویت کنیم بیشتر به خداوند نزدیک می شویم .

۴۹- الغفور مشتق از معرفت است و به معنای پوشاندن است و خداوند به رحمت خود گناهان بندگان را می پوشاند تا آبرویش نرود ولی بنده نیز باید سعی کند گناه نکند و اگر گناهی کرد استغفار نیز پشت سر آن انجام دهد .

- کسی که الغفور را زیاد به زبان آورد و سواس از او بر طرف شود و هر کس ۱۳۸۶ یا ۱۳۵۵ بار بگوید تاریکی دل او زایل شود و صفای دل یابد .

۵۰- الغنی یعنی بی نیاز و خداوند بی نیاز مطلق است ذاتاً در حالیکه ممکنات همگی فقیر بالذات هستند .

۵۱- الغیث به معنای فریاد رس است و برای بیان تأکید به صورت مصدری بیان شده است .

۵۲- الفاطر یعنی خلق کننده از عدم و اینکه خداوند پرده ظلمت عدم را پاره کرد و به ممکنات لباس هستی پوشاند .

۵۳- الفرد یعنی فقط خداوند به تنهایی ربّ و اله و معبود مخلوقات است و همه صفات کمال منحصر در وجود خداوند است .

۵۴- الفتح ۱- یعنی حکم کننده بین بندگان . ۲- گشایش دهنده درهای روزی و رحمت به سوی بندگان و هر سختی را برطرف می کند . - هر که پس از نماز صبح دست بر سینه نهد و ۷۰ بار یافتاح بگوید ظلمت از دلش بیرون می رود .

۵۵- الفالق خداوند شکافنده هر چیز است و هر چه را که بشکافد چیزی از درونش بیرون می آورد مانند شکافتن زمین و بیرون آوردن گیاه .

۵۶- القدیم یعنی موجودی که زمان در موردش صادق نیست زیرا ابدی و ازلی است و هیچ گاه نبوده که خدا نبوده باشد .

۵۷- الملك داراي دو معناست : پادشاه و صاحب اختيار . مالك و صاحب . واينكه خداوند مالك حقيقي همه موجودات است و ملكيت موجودات ديگر مجازي مي باشد نسبت به دارائيهائشان .

۵۸- القدوس يعني بسيار پاك از هر گونه عيب و نقصي و عدمي و هيچ كس نمي تواند به كنه او پي ببرد .

۵۹- القوي يعني هيچ گاه برخداوند ضعف و عجز عارض نمي شود و هميشه قادر و قاهر است .

۶۰- القريب خداوند داراي مكان نيست پس نزديكي اوبه بندگانش نزديكي معنوي است و از طرف ديگر عالم به همه مكنونات بندگان .

۶۱- القيوم يعني موجودي كه هستش اش ذاتي است و قائم به ديگري نيست .

۶۲- القابض به معنای گرفتن و استیلاء بر شيء است و به معنای قبض کننده ارواح بندگان نیز هست .

۶۳- الباسط به معنای پهن کننده و مقابل قابض است و خداوند بنا بر حکمتی که دارد بر هر کدام از بندگان که بخواهد نعمتش را گسترده می کند .

۶۴- القاضي كه در مورد خداوند سه معنا دارد : ۱- حكم و الزام وَ قَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ .
۲- خبر و اعلام مانند وَ قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ . ۳- به اتمام رساندن فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ .

۶۵- المجيد به معنای کریم و عزیز و شریف و واسع العطاء است که همه اینها در مورد خداوند فوق درك و فهم ماست .

۶۶- المولي ۱- ناصر و كمك کننده - ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ .

۲- صاحب اختيار - أَلَسْتُ أُولَىٰ مِنْكُمْ بَانْفُسِكُمْ قَالُوا بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ

۳- متولي امر - والله ولي المؤمنين - و همه این سه معنا در مورد خداوند صادق است .

۶۷- المنان ۱- بخشنده - هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُوا أَوْ امْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ .

۲- منت و امتنان - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَدَىٰ

وگر چه اگر بنده منت بگذارد بر سر بنده ديگري به خاطر لطفي كه به او کرده ، كار بد و زشتي است ولي در مورد خداوند اينگونه نيست . ۱- زيرا منبع همه چيز است و منعم خداوند است ولي اگر بنده اي منت بگذارد خودش فقير با لذات و نياز مند است و بايد از خداوند تشكر كند كه به او آنقدر داده كه او هم مي تواند به ديگران بدهد . ۲- و از طرف ديگر ما بندگان در مقام شكر گذاري نام منان رادر مورد خداوند به كار مي بريم و از او تشكر مي كنيم به خاطر نعماتي كه به ما داده است و اين هم از الطاف الهي است .

۶۸- المحيط يعني هيچ چيزي از دايره احاطه الهي خارج نيست و اين احاطه جسماني نيست بلکه معنوي است مانند احاطه روح به بدن .

- ۶۹- **المبین** ۱- به معنای آشکار و واضح است و خداوند حضورش آشکار است در جهان .
- ۲- به معنای اظهار کننده حکمت و کمال برای بندگان تا وسیله ای برای شناخت خداوند شود .
- ۷۰- **المقیت** ۱- حافظ . ۲- مقتدر و متولی . ۳- روزی دهنده به هر موجودی و هر سه معنی در مورد خداوند صادق است .
- ۷۱- **المصور** تصویر کننده همه موجودات حتی جنین داخل شکم مادر .
- ۷۲- **الکریم** ۱- کثیرالخير و دائم النفع . ۲- جواد . ۳- عزیز و ارجمند که هر سه معنا در مورد خداوند صادق است .
- ۷۳- **الکبیر** یعنی بزرگتر از آن است که بشود و صفش کرد و همه چیز در مقابل بزرگیش کوچک است .
- ۷۴- **الکافی** کفایت کننده امور متوکلین .
- ۷۵- **الکاشف** رفع کننده بلا و آفات و اجابت کننده دعای مضطر هنگام اضطرار .
- ۷۶- **الوتر** یعنی فرد یعنی خداوند شریک در وجود و ربوبیت و معبودیت ندارد و دویی ندارد .
- ۷۷- **النور** یعنی موجودی که به ذاته روشن باشد و روشن کننده و ظاهر کننده موجودات دیگر نیز باشد . و در مورد خداوند یعنی علاوه بر اینکه ذاتاً روشن و آشکار است ظاهر کننده غیر نیز می باشد لازم به ذکر است نور هم حسی و هم معنوی است .
- ۷۸- **وهاب** ریشه اش هبه است و بیانگر مبالغه در بخشش است یعنی خداوند کثیر المن و قدیم الاحسان و بسیار بخشنده است.
- ۷۹- **ناصر** یعنی یاری کننده مؤمنین است .
- ۸۰- **الودود** ۱- مورد دوستی و محبت یعنی نیکان خداوند را دوست دارند . ۲- دوست دارنده یعنی او اولیاء خودش را دوست دارد . ۳- محبوب خلق می کند بندگان خویش را **سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا** .
- ۸۱- **الهادي** یعنی هدایتگر به مقصود و رساننده به کمال پس فقط کسی را که راه را نشان می دهد هادی نمی گویند . و خداوند برای هدایت بندگان همه کائنات را وسیله قرار داده است. برای هدایت بندگان خداوند متعال ۵ معنا را ذکر کرده است :
- ۱- دادن عقل و حس به بندگان . ۲- دادن دلایل عقلی تا حق و باطل را از هم تشخیص دهد . ۳- ارسال رسل و انزال کتب آسمانی .
- ۴- کشف حجاب از قلبها و نشان دادن اسرار توسط رؤیای صادقه یا وحی . ۵- محو ظلمت بدن و انانیت ذات تا انسان بتواند نور احدیت را ببیند و نه هیچ چیز دیگر را .
- ۸۲- **الوفی** یعنی وفا کننده به وعده و وعیدی که خداوند فرموده است .

۸۳- الوکیل ۱- متولي امر وحافظ آن واين معنا در مورد انسانها نیز که وکالت را به عهده می گیرند صادق است . ۲- پناهگاه وحافظ مصالح ومنافع بندگان .

۸۴- الوارث بازگشت همه اموال ومالکیت ما به خداوند است .

۸۵- البر مهربان به همه خلایق به معنای صادق نیز آمده است .

۸۶- الباعث زنده ومبعوث کننده خلق در قیامت .

۸۷- التواب مبالغه است وبه معنای قبول کننده توبه بندگان .

۸۸- الجلیل یعنی سید و بزرگوار وجامع صفات کمال وخالی از هر نقصی .

۸۹- الجواد بسیار احسان کننده واصلاً در ساحت الهی بخل ومنع راه ندارد واو دائم الاحسان وکرم است .

۹۰- الخبیر عالم ودانای به باطن وجزئیات وحقایق اشیاء .

۹۱- الخالق ۱- تقدیر یعنی آماده کردن ماده برای اینکه قابلیت وجود را پیدا کند مثل خلق مرغی توسط مسیح (ع)از گل تا بعداً خداوند روح را در آن بدمد . ۲- تکوین یعنی ایجاد چیزی از چیز دیگر مانند خلق انسان از نطفه .

۹۲- خیرالناصرین بهترین یاری کننده .

۹۳- الدیان جزاءدهنده .

۹۴- الشکور شکر در لغت به معنای احسان و اعتراف به آن است وچون خداوند دهنده نعمت است پس حقیقت شکر در موردش صدق می کند . ودر مورد خداوند یعنی قبول کننده شکر بندگان وجزا دهنده به اعمالشان وچون صیغه مبالغه است زیادی ودوام اکرام خداوند را می رساند . وشاید بتوان گفت خداوند شاکر است چون از خودش شکر می کند به دلیل احسانی که به بندگانش می کند وشکور است زیرا هر عمل خیری به دنبال خواست خداوند است . وکسی که چشمش تاریک وتار شده ۴۱بار این اسم را بخواند وبه کف دست خود بدمد ودستش را به آب بگذارد وبه چشمش بزند شفا مییابد .

۹۵- العظیم که ۶معنا برایش گفته اند ۱- سید وبزرگ قوم ۲- غالب بر اشیاء ۳- چیزی که در مقابل بزرگی اش همه چیز کوچک است ۴- بزرگوار ۵- آنقدر بزرگ است که کسی نمی تواند به کنه او احاطه یا اطلاع یابد ۶- خالق خلق عظیم وصاحب عرش عظیم .

۹۶- اللطیف ۱- دانا به چیزهای سخت . ۲- ونیکی کننده به مخلوقات از راههای مخفی که خودشان متوجه نشوند . ۳- دقیق وماهر . اگر هر روز ۷۳بار خوانده شود سریع باعث رفع آلام ومریضیها وناراحتیها می شود .

۹۷- الشافی شفا دهنده .

فضیلت ذکر در قرآن و روایات بسیاری از ذاکرین تمجید فراوانی شده البته ذاکرین به قلب و زبان هر دو زیرا باعث ارتباط با خداوند و در نهایت شناخت و قرب به خداوند می شود .

شرایط دعا : ۱- شرایط زمانی مانند شب و روز جمعه ساعات اول و آخر روز شبهای قدر و عرفه و مبعث و نیمه شعبان و رجب و زمان نزول باران .

۲- شرایط مکانی مانند مسجد الحرام و عرفات و مشعر و حرم امامزادگان و حرم امام حسین (ع) .

۳- شرایط و حالات دعا کننده مانند حالت روزه ، حج ، مریضی ، در نماز ، حضور قلب ، اضطراب ، و دعایی که شامل اسم اعظم است .

۴- آداب دعا و کیفیت دعا مانند طهارت و پاکی لباس و بدن روبرو قبله بودن پاکی از نجاسات ظاهری و باطنی . قبل از دعا صدقه بدهیم حالت خشوع و خضوع - حسن ظن به اجابت دعا - دعا برای دیگران را مقدم کنیم بر حاجت خود .

دو اصل مهم در دعا کردن : **۱-** معرفت نسبت به خداوند . **۲-** توجه و حضور قلب در دعا .